عروض سیفی

بہ تصحیح

مولانا مولوی نصیر الدین صاحب منشی فاضل

صدر مدرس السنۂ شرقیہ۔ اسلامیہ ہائی سکول۔ لاہور

بفرمائش

شیخ مبارک علی تاجر کتب

اندرون لوہاری دروازہ لاہور

۱۹۳۴ء

عالمگیر الیکٹرک پریس لاہور میں باہتمام حافظ محمد عالم پرنٹر چھپوایا

بسم اللّٰہ الرّحمٰن الرّحیم

الحمد للّٰہ الّذی جَعَلَ عِلم العروض میزان الاشعار و الصّلوٰۃ علیٰ صاحب دیوان الرسالت و
اہل بیت الاطہار اما بعد بدان کہ باعث بریں تالیف آں بود کہ گاہی با اصحاب از کتب عروض
مباحثہ کردہ می شد و در ہر دقیقہ نُکتہ می طلبیدند و بر ہر مدعا دلیلی عقلی یا نقلی می شنیدند کہ آں نُکات
و دلائل بتمامہا در پنج کتاب ایں فن از تصانیف عربی و فارسی متقدمان و متاخران نبود بحکم آنکہ
العلم صید و الکتابۃ قید خواستہ شد کہ بجہت حفظ آں سخنان رسالۃ ترتیب دادہ شود۔ نظم

گرچہ متن است شرح فن است — کہ در آں سر بر سخن باشد

التماس از مستفیدان آنست کہ چوں ازیں مائدہ فائدہ بردارند سیفی را بدعای خیر یاد آرند باللّٰہ
والتوفیق فصل در تعریف شعر و بیان شاعر بدانکہ شعر[۱] در لغت دانستن و دریافتن است و در
اصطلاح[۲] سخنی است موزون کہ دلالت بر معنی و قافیہ داشتہ باشد و قائل قصد موزونی آں سخن
کردہ باشد سخن را بموزون قید کردہ شد ازاں کہ سخن ناموزون را شعر نگویند و سخن موزون را
بدلالت بریں معنی قید کردہ شد ازانکہ سخن موزون بے معنی را شعر نگویند و قافیہ داشتہ باشد
گفتہ شد ازانکہ سخن موزون دال بر معنی بے قافیہ را نیز شعر نگویند و قائل قصد موزونی آں سخن کردہ
باشد اگر کلامی موزون واقع شود و قائل قصد موزونی آں کلام نکردہ باشد آں را شعر
نگویند در اصطلاح پس آنچہ در قرآن و حدیث رسول اللّٰہ صلے اللّٰہ علیہ و آلہ وسلّم موزون واقع
شُدہ است شعر نباشد قولہ تعالےٰ جل جلالہ (ثم اقررتم و انتم تشہدون۔ ثُمّ انتم ہٰولاء تقتلون)
و قولہ صلے اللّٰہ علیہ و آلہ وسلّم الکریم[۳] ابن الکریم ابن الکریم اگرچہ در قرآن بر وزن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلات واقع شدہ است و در حدیث بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات اما چوں قائل

[۱] شعر بکسر سخن و مقتضے دانستن ۱۲ ج م [۲] اصلاح اتفاق جمعی است بر کارے ۱۲ منہ [۳] یوسف ابن یعقوب ابن ابراہیم ۱۲ منہ

قصد موزونی آن نکرده است آن را شعر نمی گویند[۱] و اطلاق شعر بر قرآن و حدیث روا نیست
و ابو الحسن اخفش نحوی رحمۃ اللہ علیہ گفته است که شاعر بمعنی صاحب شعر است - یعنی خداوند
شعر همچنانکه تامر بمعنی صاحب تمر است یعنی خداوند خرما این بر تقدیریست که شاعر مشتق بود از
شعر بمعنی اصطلاحی یعنی کلام موزون چنانکه گفته شد و اگر شاعر مشتق بود از شعر بمعنی لغوی شاعر
داننده و دریابنده باشد و بعضی گفته اند که شاعر را ازان جهت شاعر گویند که او در می یابد
نوعی از کلام را و قادر است بر ترکیب آن که آن نوع کلام را غیر او در نمی یابد و قادر نیست بر ترکیب
آن و بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند که اوّل که شعر گفت آدم بود صلواۃ اللہ علیہ و میگویند که لغت
آدم باتفاق اہل علم سریانی بوده و شعر عربی که با آدم نسبت میکنند ترجمه شعریست که به لغت سریانی[۲] گفته
است در مرثیهٔ هابیل در آن وقت که قابیل هابیل را کشت و قاسم بن سلام بغدادی
رحمۃ اللہ علیہ که پیشوائے اصحاب تاریخ است گفته است که اوّل کسی که شعر عربی گفته یعرب[۳]
بن قحطان[۴] بود که از فرزندان نوح پیغامبر است صلوٰۃ اللہ علیہ و اکثر برانند که اوّل بار کسی که
شعر فارسی گفته است بهرام گور است و بیت اوّلش اینست - شعر

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام بهرام من و کنیتم بوجبله

و بعضی گفته اند اوّل شعر فارسی ابوحفص حکیم سعدی[۵] گفته است و صغد موضعی از سمرقند است و بیتش
اینست - شعر

آهوئے کوهی در دشت چگونه دوا چون ندارد یار بے یار چگونه ردوا

و بعضی گفته اند که اوّل کسی که در فارسی قصیده گفته است و بنیاد مداحی کرده رودکی بوده است
و مطلع قصیده مع چند شعرش اینست نظم قصیده یاد جوی مولیان آید همی ٭ بوی یار مهربان آید همی ٭
شاه سرو است و بخارا بوستان ٭ سرو سوی بوستان آید همی ٭ شاه ماه است و بخارا آسمان ٭ ماه سوی
آسمان آید همی ٭ ای بخارا شاد باش و دیر زی ٭ شاه سویت میهمان آید همی ٭ فصل

---

[۱] آنرا شعر مرجز گویند بضم میم و فتح رائے بے نقطه و فتح جیم و تشدید رائے با نقطه [۲] سریانی بضم شین بے نقطه و سکون رائے بے نقطه و بائے به نقطه تحتانی ۱۲ [۳] یعرب بائے به نقطه تحتانی و سکون عین ۱۲ از اولاد حضرت نوح علیه السلام ۱۲ [۴] قحطان بفتح قاف سکون حائے بے نقطه و سکون طاء و نون نام نابد خضر است ۱۲ [۵] سعدی بضم سین بے نقطه و سکون عین بے نقطه و دال بے نقطه نام حکیم است سمرقندی ٭

در بیان حاجت بعلم عروض و واضع و وجه تسمیه آں چوں شعر کلامی است موزوں و هر موزونی را ناچار است از میزانی تا زیادت و نقصان آن بآن میزان تواں دانست و میزان شعر بعلم عروض معلوم میشود پس هر کس که در باب شعر دخل می کند خواه بگفتن شعر خواه بشناختن آں برا و لازم باشد که عروض بداند و بدانکه استخراج علم عروض خلیل بن احمد بصری رحمۃ اللہ علیہ کرده است و چنیں میگویند که خلیل بن احمد روزے بر دکان قصاری میگذشت آواز کوبه قصاری شنید و چوں آں صوفی بود متجاذب و ایقاعی متناسب بظهر گفت واللہ من هذا شی یعنی سوگند بخدای که ظاهر میشود ازیں صورت چیزی و او را منشاء استخراج علم عروض همان صورت شد و در نام کردن ایں علم بعروض اقوال بسیار است بعضی میگویند که خلیل بن احمد در مکه مبارک زادها اللہ تعالیٰ شرفاً بود که بایں علم ملهم شد و یکی از اسماء مکه عروض است ایں علم را باسم مکه خوانده بجهت تیمن و تبرک و بعضی گویند عروض بمعنی طرف است و چوں ایں علم طرفی بعضی از علوم بود آن را عروض نام کردند و بعضی میگویند که در ترکیب ایں سه حرف که عین و را و صاد است معنی کشف و ظهور است و چوں بایں علم ظاهر و پیدا میشود وزن صحیح و وزن غیر صحیح پس ازیں جهت ایں را علم عروض نام نهادند و بعضی می گویند که عروض در لغت راه کشاده در کوه است و همچنانکه از راهی که در کوه است بمواضع می تواں رسید ایں علم نیز طریق معرفت شعر مستقیم و مقیم است و بدانستن او بکلام موزون ناموزون می تواں رسید پس بایں مناسبت ایں علم را عروض نامیدند و بعضی می گویند که عروض بمعنی منبع و ابر است و همچنانکه در ابر و انچه از و پیدا می شود نفع بسیار است دریں علم نیز نفع بسیار است پس بایں مشابهت ایں علم را عروض گفتند و بعضی می گویند که چوں جزو آخر مصراع اول بیت را عروض می گفتند چنانکه بعد ازیں معلوم شود و ایں علم مشتمل است بر معرفت آن جزو آخر پس ایں علم را باسم آں جزو آخر نامیدند چرا که آں جزو کثیر الوقوع است و در بیان عروضیان بسیار مذکور میشود۔

عروض ایں بیت چنیں است و عروض آں بیت چناں و بعضی میگویند و عروض فعول است۔ بمعنی مفعول یعنی بمعنی معروض و ایں علم را ازاں جهت عروض نامیدند که معروض علیه شعر است

ف ۵ همچنانکه بمعنی عرض ظهور و آشکارا است و معنی عراض در گشتن و صل معارض با کسے برابری کردن کتاب با یکدیگر ذ بمعنے عارض عرض دهنده لشکر بمعنے عرض بکسر میم و فتح دال نقطه جام و کنیزک را دراں عرض کند ۱۲ منه

یعنی شعر را براں عرض می کنند تا موزون از ناموزون جدا شود و بعضی این وجه را تنہ صحیح کرده اند بعضی
وجه اوّل را فصل در بیان موزون از ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آں بدآنکه وزن سنجیدن
کلامی است بمیزان بحری از بحرہائی شعر که مقرر کرده اند پس ہر چه بمیزان بحری از بحور راست باشد
آں موزون است و آنچه بمیزان ہیچ بحری راست نباشد ناموزون است و این سنجیدن را تقطیع
گویند و در اصطلاح عروضیان و تقطیع بیت چنان است که الفاظی که دراں بیت است از یکدیگر
جدا سازند بروجہی که بر مقداری ازاں برابر باشد در وزن باجزای آں بحر که این بیت دراں
بحر است و مناسبت است بمعنی لغوی تقطیع که پاره پاره کردن است و در تقطیع عدد حروف و حرکت
سکون معتبر است و خصوصیت حروف و حرکت که فتحه و کسره و ضمه است یعنی زبر و زیر و پیش
دخل ندارد و مثلاً لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن باشد و ہر حروف که بتلفظ در آید آں معتبر باشد
در تقطیع اگرچه در کتابت نباشد و ہر حرف که بتلفظ در نیاید آں معتبر نباشد در تقطیع اگرچه در کتابت با
و حروف ملفوظه غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه بعد ازین تفصیل بیان کرده خواہد شد و سبب آنکه بنائی
تقطیع بر ملفوظ است نه بر مکتوب میشاید که حروف مصراعی زیادت باشد از مصراعی باآنکه ہر دو
مصرع بر یک وزن باشد چنانکه شعر نشست سرور اہل کرم بمجلس خاص ۞ دو خوان خوان دو سه
خوان خواست خوان چه خوان که نخواست۔ مصرع اوّل بست و دو حروف است و مصرع دوم
چہل و سه حرف و بدانکه نون تنوین را عروضیان ظاہر می نویسند تا ملفوظ و مکتوب او دراں شعر
یکساں باشد و التباس نشود فصل در بیان حروفی که ملفوظ اند و مکتوب نه از انجمله یکی الفی است[۱]
که از اشباع[۲] بفتحه الف یعنی از کشیدن فتحه او حاصل شود ہمچو آمد و آید که بر وزن فعلن است و در
تقطیع دو الف نویسند اوّل متحرک دوم ساکن بدین صورت ءاامد فعلن ءاایَد فعلن و دیگر واو لیست
که از اشباع ضمه واو حاصل شود ہمچو واو طاؤس که بر وزن فعلان است و در تقطیع دو واو
نویسند اوّل متحرک دوم ساکن بدین صورت واو دو فعلان طاووس فعلان و دیگر یائی است
که از اشباع کسره شود چنانکه کسره من بیدل را کشند بروجہی که بعد از نون یا ملفوظ شود و در تقطیع

۱ اگرچه مشہور آنست که ہمیشه ساکن است و متحرک را ہمزه میگویند اما عروضیان الف را بساکن متحرک بند میکنند برائے
تا مرتبح مقصود ۞ ۲ اشباع بکسر الف و سکون شین بمعنی کشیدن اے چیزیکه میکشند ۱۲ +

این یا نوشته شود بدین صورت یعنی بیدل مفاعیلن واین یا را یائی بطنی گویند و بطن
در لغت شکم بود همچنین در بعضی الفاظ عربی الف و واو یا ملفوظ شود و مکتوب نباشد همچو الف
اللّٰه و هٰذا و ذٰلک و واو لهٗ و یائے بهٖ و غیر آن و دیگر حرفیست که در حرف مشدّد است همچو خرّم و فرّخ
که بر وزن فعلن است و در تقطیع آن را دو حرف نویسند اوّل ساکن دوم متحرّک بدین صورت
خرم فعلن فرخ فعلن **فصل** در بیان الف و واو و یائے مکتوبه غیر ملفوظه اما الف الف وصل
است وقتیکه در میان مصراع واقع شود و حرکت او را بحرف پیش از و دهند والف ملفوظ نشود
ازین جهت او را الف وصل میگویند که حرف پیش از و بحرف بعد از و متصل میشود در تلفظ
چنانکه شعر روز سیفی سیه از کاکل مشکین تو شد و در تقطیع این الف نوشته نشود بدین صورت
روز سیفی فاعلاتن سیهز کا فعلاتن کل مشکین فعلاتن نت شد فعلن ؛ واگر الف ملفوظ شود ساقط
نشود و در تقطیع چنانکه ؎ بود فریاد سیفی در غمت از دست تنهائی ؛ تقطیعش بود فریا
مفاعیلن د سیفی در مفاعیلن غمت از دس مفاعیلن تتنهائی مفاعیلن ؛ اما واو سه نوع
است یکے واو عطف است و آن واویست که در میان دو کلمه باشد همچون دل و جان این
واو در کلام فارسی بیشتر چنانست که ماقبل واو عطف یعنی حرف پیش از و بضمّه ملفوظ
میشود و واو ملفوظ نمی شود چنانکه ؎ دل و دلدار صبر و طاقت کو و در تقطیع نوشته نمی شود
بدین صورت دلُ دلدا فعلاتن رصبر طا مفاعلن قت کو فعلن واگر واو ملفوظ شود ساقط در
تقطیع چنانکه ؎ گل و مل می باید و دیدار یار ؛ تقطیعش گل و مل می فاعلاتن باید و دی
فاعلاتن دار یار فاعلات دیگر واو بیان ضمه است و آن واوے است که دلالت میکند
بر آنکه ماقبل او ضمه دارد مثل دو و تو و چو همچو که بیشتر آنست که این واو ملفوظ نمی شود چنانکه
؎ همچو تو کو در دو سرا دیگرے ؛ و در تقطیع نمی شود بدین صورت همچت که مفتعلن در دو سرا
مفتعلن دیگری فاعلن ؛ واگر ملفوظ شود ساقط نشود در تقطیع چنانکه ؎ دیگری در دو سرا کو
مثل تو ؛ تقطیعش دیگری در فاعلاتن دو سرا کو فاعلاتن مثل تو فاعلن ؛ دیگر واو اشمام ضمه است
و آن واویست که بعد از خاء [2] مفتوح است اما فتحهٔ خا خالص نیست بلکه بوی از ضمه دارد و اشمام

---

[1] دریں مصرع اگر بجائے لفظ مثل لفظ همچو می آورد از قبیل مثل اوّل می شد ١٢ منه [2] مگر در لفظ خویش و خویشتن که بعد از خائے مکسور است ظاهر است ١٢

خواب وخور ؎ چنانکه میگویند واشمام ضمه ادرا واو ازین جهت است بو یانیدن در لغت
مفتعلن خاجی من مفتعلن خرے خاب صورت بدیں نمی شود نوشته تقطیع ودر ✤ بود خوش من خواجهٔ
کنند دلالت تا وپیوند نمی کلمه بآخر که است ها آن و است حرکت بیان هائی ها واما ✤ فاعلن بود خش
بود کسره یا آن مانند نه و گریه و خنده همچو بود فتحه با حرکت آن و است متحرک ها ماقبل برآنکه
شود ساقط نشود وملفوظ شود واقعه مصراع درمیان ها این اگر پس آن مانند وسه وچه همچوکه
گوید چمی مفاعیلن گوید کمی ✤ وچنانکه فاعلاتن کردی خنده فاعلاتن کردم گریه ؎ چنانکه تقطیع در
مفتعلن من گریئی صورت بدیں تقطیع ودر نویسند او بجائے کسره بحرکت شود ملفوظ واگر ✤ مفاعیلن
؎ چنانکه باشد ساکن حرف حساب در شود واقع مصراع آخر در واگر مفتعلن او خندهٔ
فعلن لبسته فعلاتن لب دهنت فاعلاتن پیشی غنچ تقطیعش ✤ بسته لب دهنت پیش غنچه ✤
حرف برابر در مصراع درمیان ها این که باشد وگاه است فعلن نون برابر در بسته هائی
تقطیعش ✤ من بگریهٔ کنی چه خندهٔ ؎ چنانکه تقطیع در نشود ساقط و شود واقع میزان از ساکنی
متحرک الف از پیش که است ساکن یائے واما ✤ فعولن من بیي مفاعلن هگر کنی مفعول چ خنده
نشود نوشته تقطیع ودر ✤ انشیں جدا او عشق از سیفی ؎ چنانکه نشود ملفوظ و شود واقع
قبیل از را صورت این وبعضی ✤ فعلات نشین مفاعلن جدا او ق فاعلاتن عش از سیف صورت بدیں
میشود ساقط والف میشود منتقل بیا الف حرکت که ومیگویند میدارند وصل الف اسقاط
اکثر در است سخن این ومقوی فاعلاتن عش سیفیز که میشود کرده تقطیع راچنیں مصراع واین
اگر است وهچی دکی ملفوظ غیر مکتوب یائی مثال که اند گفته علیه معتمد عروض کتابهائے
دندی آور دیگر مثال که بایستی افتادی یا صورت دریں اگر اند نیاورده دیگر مثال هیچ وبیانویسند
اگر آنکه ونیز است کمی غایت در که بمثالی ندے نشد ومحتاج است واقع بسیار کلام در که
بایستی پس دیگر حرف یا باشد وصل الف یا از بعد که کنند می تفاوت چه داشتند روا یا اسقاط
بودی فاعلاتن بروزن که بود را جعفرؑ گفتهٔ ـ باشد فاعلاتن بروزن که است وا اندر گفته همچنانکه

۱؎ گریه کردم خنده کردی اے من گریه نمودم شما که خواب خنده کردی را ۱۲ ۲؎ اینجا ها در برابر واو مفعول واقع شده است که این واو جز فی ست ساکن از میزان ست ۱۲ ۳؎ شیخ برده ۱۲ ۳؎ یعنی این سخن که این صورت از قبیل اسقاط الف وصل ست ۱۲ سح بوران ۱۲

ونیست بروزن مفعولاتن است واگر یا ملفوظ[۱] شود ساقط نشود ودر تقطیع چنانکه ع هست سیفی
از دعاگویان مجو آزار او ❊ تقطیعش هست سیفی فاعلاتن از دعاگو فاعلاتن یا مجو آ فاعلاتن زار او
فاعلن **فصل** دربیان نون ساکن وبعضی از حروف ساکن مکتوب که در تقطیع ساقط شوند یا
متحرک شوند ویا همچنانکه ساکن معتبر باشد بدانکه هر نون ساکن که بعد از حرف مد باشد وحروف
مد واو ساکن ماقبل مضموم والف ساکن ماقبل مفتوح ویاء ساکن ماقبل مکسور ست همچو لفظ چون و
جان وچین اگر در میان مصراع واقع شود ساقط می شود در تقطیع چنانکه چون کنم وجان کنم چین
رزم هر سه عبارت بروزن فاعلن باشد ودر تقطیع این صورت نوشته شود که چو کنم فاعلن جا کنم چی روم
فاعلن واگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه ع ای قد دلجوی
تو سرو روان تقطیعش ای قد دل فاعلاتن جوی تو سر فاعلاتن وی روان فاعلات نون روان
در برابر تاء فاعلات واگر اوّل حرف مد باشد ودوم نون نباشد همچو بار ونور وعید ویا دوم نون
باشد اوّل حرف مد نباشد همچو امن وعون وعین ویا هیچ کدام نباشد همچو شکر وآن دو ساکن در میان
مصراع واقع شوند ساکن دوم متحرک شود چنانکه بادشه وامن جو وشکر گو همه بروزن فاعلن باشد
چراکه در اوزان شعر دو ساکن درمیان مصراع ملفوظ ومحسوب نباشد مگر الف ونون هر دو بجائی یک
ساکن اند بجهت خفت حرف مد با نون ساکن در تلفظ واگر در آخر مصراع واقع شوند در حساب دو
ساکن باشد چنانکه گوئی یار ده ملک امن وجای شکر همه بروزن فاعلات باشد واگر بعد از
حرف مد وحرف ساکن واقع شوند همچو کارد وگوشت وگشتاسپ ومانند آن ودرمیان مصراع
باشند اگر آن دو ساکن در برابر یک متحرک باشند ساکن اوّل متحرک شود وساکن دوم ساقط شود در
تقطیع چنانکه ع کارد برکش گوشت برگشتاسب را ❊ تقطیعش کارد برکش فاعلاتن گوش برگش
فاعلاتن تاسب را فاعلن واگر آن دو ساکن دربرابر دو متحرک باشند هر دو ساکن متحرک شوند چنانچه
ع رزم شود کارد چون بزم شود گوشت کو ❊ تقطیعش رزم شود مفتعلن کارد چون مفتعلن بزم شود مفتعلن
گوشت کو مفتعلن ❊ اگر سه ساکن در آخر مصراع باشند ساکن آخرین ساقط شود در تقطیع چراکه در

---

۱ یعنی درصورتیکه یائی ساکن پیش از الف وصل واقع شود ملفوظ نشد ۱۲ رحمة الله

۲ یعنی همین لفظ را مثال نمود وتائے که بائی ساکن پیش از الف متحرک واقع نموده ملفوظ نشود ۱۲

اوزان شعر ہیچ جا سہ ساکن جمع نشود چنانکہ ؎ تا چو سیفی تہواے شمع مرا سر گرمیست ٭ تقطیعش
تاچو سیفی فاعلاتن بت ای شمع فاعلاتن عمر سر فعلاتن گرمیس فعلان **فصل** در بیان اجزائے میزان
بیت بدانکہ میزان بیت مرکب است از ارکان و ارکان مرکب اند از اصول و اصول کہ ارکان
ازان مرکب است منحصر اند در سہ چیز سبب و وتد و فاصلہ و سبب بر دو انواع است
سبب خفیف و سبب ثقیل سبب خفیف کلمۂ دو حرفی را گویند کہ اوّل او متحرک باشد
و دوم او ساکن ہمچو لم و سبب ثقیل کلمۂ دو حرفی را گویند کہ ہر دو متحرک باشد ہمچون رَمَ اوّل را
خفیف دوم را ثقیل از بہر آں گفتند کہ ہر یک متحرک و یک ساکن در گفتن سبکتر است از دو
متحرک و خفیف در لغت سبک است و ثقیل گراں و وتد نیز بر دو نوع است وتد مجموع و وتد
مفروق وتد مجموع کلمۂ سہ حرفی را گویند کہ دو حرف اوّل او متحرک بود و حرف آخر او ساکن
ہمچو علی و چوں ہر دو متحرک او بہم پیوستہ بود وتد مجموع گفتہ اند کہ جمع در لغت گرد آوردن
است وتد مجموع را وتد مقرون نیز گویند و قرن در لغت پیوستہ چیزے بچیزے بود و وتد
مفروق کلمۂ سہ حرفی را گویند کہ حرف اوّل و آخر او متحرک بود و حرف میانہ ساکن ہمچو راس
و چوں ہر دو متحرک را آواز ہم جدا بود وتد مفروق گفتہ اند کہ فرق در لغت جدا کردن است و فاصلہ
نیز بر دو نوع است فاصلہ صغریٰ و فاصلہ کبریٰ و فاصلۂ صغریٰ کلمۂ چہار حرفی را گویند کہ سہ
حرف اوّل او متحرک بود و حرف آخر ساکن ہمچو جَبَلٍ بتنوین و فاصلہ کبریٰ کلمۂ پنج حرفی را گویند کہ
چہار حرف اوّل متحرک بود و حرف آخر ساکن ہمچو شکنمش و چوں صغریٰ در لغت خوردتر است و کبریٰ
بزرگ تر پس کلمۂ چہار حرفی را فاصلہ میگویند بصاد بی نقطہ و کلمۂ پنج حرفی را فاضلہ میگویند بضاد
با نقطہ بجہت آنکہ بیک حرف زیادہ تست از فاصلہ و فضل در لغت افزوں آمدن بود و این چنان
میگویند کہ ہر دو را فاضلہ گویند بضاد با نقطہ و اوّل بصغریٰ دوم را بکبریٰ قید کنند
ہمچنانکہ فاصلہ بصاد بے نقطہ را قید میکنند و بعضی فاصلہ را از اصول نمی شمارند فاصلہ صغریٰ
را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف میدارند و فاصلۂ کبریٰ را مرکب از سبب ثقیل و سبب
خفیف میدارند و فاصلۂ کبریٰ را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع مثال مجموع این شش
اصل بعربی این ترکیب است کہ لم اَرَ علی راس جبل سمکۃً و در فارسی ہر یک ازین دو ترکیب

ہ از سر کوئے وفا قدمی نگذری ٭ جز رخ اہل صفا بکسی ننگری ٭ تقدیم وتد مفروق بر وتد مجموع

فصل در بیان[1] وجہ تسمیہ بیت و اجزای آں بدانکہ بیت را ازاں جہت بیت گویند کہ بیت در لغت خانہ است و بیت شعر را بہ بیت شعر تشبیہہ کردہ اند یعنی خانہ کہ از موئے و پلاس بود و ابو العلا معری[2] رحمۃ اللہ کہ اکابر شعرائے عربست گفتہ است ہ الحسن یظہر فی البیتین رونقہ بیت من الشعر و بیت من الشعر ٭ یعنی رواج و خوبی در دو بیت ظاہر میشود یکے بیت شعر و یکے بیت شعر و بعضی گفتہ اند کہ وجہ مشابہت میاں ایں دو بیت عزت و اعتبار است یعنی ہمچنانکہ خانہ را پیش مردم عزت و اعتبار است بیت شعر را نیز پیش مردم عزت و اعتبار است چنانکہ در میان عرب مشہور است کہ رب بیت شعر خیر من بیت ذہب یعنی بسا بیت شعری کہ بہتر است از خانہ زر و بعضے گفتہ اند کہ وجہ مشابہت آنست کہ ہمچنانکہ خانہ بر وضع و شکلے مخصوص مخصوص است کہ ہر گاہ کہ آں وضع تغیری یابد خانہ برحال خود نمی ماند بیت نیز بر وضعی مخصوص است کہ ہر گاہ کہ آں وضع تغیر می یابد ناموزون می شود و بیت نمی ماند و بعضے گفتہ اند کہ وجہ مشابہت آنست کہ ہمچنانکہ خانہ ابتدائی است کہ از انجا در می آیند و انتہائی است کہ بآنجا ساکن می شوند بیت را نیز ابتدائی و انتہائی است و بعضے وجہ مشابہت آنرا ساختہ اند کہ ہمچنانکہ مخدرات صور بہ در خانہ نشیمن خود ساختہ جلوہ گری می باشند در بیت نیز مخدرات معانی از پس پردہ عبارت جلوہ گر اند و بعضے گفتہ اند کہ ہمچنانکہ صاحب خانہ را بخانہ انسی و قراری ہست و بیت را نیز بہ بیت خود انفتی و خرسندی ہست و چوں بیت را بخانہ تشبیہہ کردند و خانہ عربان صحرانشین مرکب از ریسمان و میخ و ستون و پلاس است و بلغت عرب سبب ریسمان بود و تد میخ و فاصلہ ستون خیمہ پس نام اجزای بیت را بنام اجزای خانہ خواندند و جزو دو حرفی را سبب و سہ حرفی را وتد و چہار حرفی را فاصلہ و پنج حرفی را فاضلہ گفتند ازاں جہت کہ کلمہ دو حرفی بسبب کمی حرف ضعیف تر است از کلمہ چہار حرفی ہمچنانکہ ریسمان ضعیف تر از میخ و میخ از ستون و بعضے گفتہ اند کہ فاصلہ در لغت جدائی میاں دو دامن خیمہ است و نیز فاضلہ بضاد بانقطہ در لغت پلاسی بود کہ خانہ باو پوشانند

[1] یعنی در بیان آنکہ دو حرفی را سبب و سہ حرفی را وتد و چہار حرفی را فاصلہ گفتند ۱۲

[2] بفتح میم بفتح عین مہملہ تشدید رای و کسرا و ۱۲ منہ

فصل در بیان ارکان اصلی بحور پس فاصله باین معنی یکے از اجزائے خانہ باشد بلکہ جزو اعظم خانہ
بدانکہ ارکان کہ بحور ازاں مرکب است منحصر است در ہشت فعولن فاعلن مفاعیلن مستفعلن مفاعلتن
متفاعلن فاعلاتن مفعولات بضم تا و ازیں ہشت رکن دو رکن خماسی یعنی پنج حرفی کہ فعولن مفاعلتن
است مرکب است از وتد مجموع و سبب خفیف پس اگر وتد مجموع مقدم باشد بر سبب فعولن
شود و اگر بر عکس بود یعنی سبب خفیف مقدم باشد بر وتد مجموع فاعلن شود چہ شک نیست
کہ چوں لن را بر فعو مقدم سازی و چنیں گوئی کہ لن فعو بر وزن فاعلن باشد یا علن را بر فا مقدم
سازی و چنیں گوئی کہ علن فا بر وزن فعولن باشد و ہر یک ازیں دو رکن مرکب است از سہ متحرک
و دو ساکن و از شش رکن باقی کہ سباعی اند یعنی ہفت حرفی دو رکن کہ آں مفاعیلن و مستفعلن است
مرکب است از وتد مجموع و دو سبب خفیف پس اگر وتد مجموع مقدم باشد بر ہر دو سبب
خفیف مفاعیلن شود و اگر بر عکس بود یعنی ہر دو سبب خفیف مقدم باشد بر وتد مجموع مستفعلن
شود چہ شک نیست کہ چوں عیلن بر مفا چوں مقدم سازی و عیلن مفا گوئی بر وزن مستفعلن باشد
مفاعلن بر مستف مقدم سازی و علن مستف گوئی بر وزن مفاعیلن باشد و در مجتث و در بحر خفیف
مستفعلن را مرکب دارند از وتد مفروق و دو سبب خفیف بر وجہی کہ وتد مفروق در میان دو سبب
خفیف باشد و عین او را از لام جدا نویسند باین صورت مستفع لن تا معلوم شود کہ مس سبب خفیف
است و تفع وتد مفروق است و لن سبب خفیف و نیز ایں کہ تفع ایں مستفعلن و فاع فاعلاتن کہ
در بحر مضارع است وتد مفروق است آنجا کہ بحور دائرہ مشتبہ را از یکدیگر جدا کردہ شود ظاہر خواہد
شد انشاء اللہ تعالیٰ و ہر یک ازیں دو رکن مرکب است و از چہار متحرک و سہ ساکن دو رکن دیگر کہ آں
مفاعلتن و متفاعلن است مرکب است از وتد مجموع و فاصلہ صغریٰ پس اگر وتد مجموع مقدم باشد
بر فاصلہ صغریٰ مفاعلتن شود و اگر بر عکس بود یعنے فاصلہ صغریٰ مقدم باشد بر وتد مجموع متفاعلن
شود چہ شک نیست کہ چوں علتن را بر مفا مقدم سازی و علتن مفا گوی بر وزن متفاعلن باشد
و یا علن را بر متفا مقدم سازی و علن متفا گوئی بر وزن مفاعلتن باشد و ہر یک ازیں دو رکن
مرکب است از پنج متحرک و دو ساکن و دو رکن دیگر کہ آں فاع لاتن و مفعولات مرکب است
از وتد مفروق و دو سبب خفیف پس اگر وتد مفروق مقدم باشد بر ہر دو سبب خفیف فاع لاتن

شود اگر برعکس بود یعنی هر دو سبب خفیف مقدم باشد بر وتد مفروق مفعولات شود چه شک نیست
که چوں لاتن را بر فاع مقدم سازی و لاتن فاع گوئی بر وزن مفعولات باشد و بالات را بر مفعو
مقدم سازی و لات مفعو گوئی بر وزن فاعلاتن باشد و ہم فاعلاتن است کہ در بحر مضارع می باشد
و عین او را از لام جدا می نویسند تا معلوم شود کہ فاع وتد مفروق است علاتن دو سبب خفیف فاعلاتن را
در مضارع مرکب دارند از وتد مجموع و دو سبب خفیف بر وجہی کہ وتد مجموع در میان دو سبب خفیف باشد
و برایں تقدیر فاعلاتن موافق مفاعلن مستفعلن می شود و در اجزاء ہر یک ازیں دو رکن مرکبست از چہار
متحرک و سہ ساکن و ایں ارکان را کہ بحسب صورت ہشت اند و بحسب اعتبار دہ افاعیل و تفاعیل
و مفاعیل و افعال و مثل و امثال و اجزا و ارکان و موازین اوزان عروضی میخوانند و در اصول اوزان
عروضی پنج رکن از پنج حرف کمتر و از ہفت حرف بیشتر نیامده است **فصل** در بیان عدد بحور
بدانکہ بحور یکہ از تکرار ارکان یا از ترکیب بعضی بہ بعضی حاصل میشود نوزدہ است طویل - مدید - بسیط -
وافر - کامل - ہزج - رجز - رمل - منسرح - مضارع - مقتضب - مجتث - سریع - جدید - و قریب -
خفیف - مشاکل - متقارب - متدارک - وازیں نوزدہ بحر پنج بحر اوّل یعنی طویل و مدید و بسیط و وافر
و کامل خاصہ عرب است بایں معنی کہ شعرائے عجم از فارسی و ترکی گویاں دراں بحور شعر کمتر گویند از جہت آں
کہ اگر گویند نامطبوع آید و شاید کہ ناموزوں نماید و اگرچہ ناموزوں باشد چنانکہ ظاہر خواہد شد
آنجا کہ بیان ایں بحور کردہ شود انشاء اللہ تعالیٰ و سہ بحر خاصہ عجم است کہ عرب دراں شعر نگویند
و آں جدید و قریب و مشاکل است و یازدہ بحر دیگر مشترک است میان عرب و عجم **فصل** در بیان وجہ
تسمیہ مصراع و اجزائے آں بدانکہ اکثر برانند کہ شعر کم از یک بیت نباشد و ہر بیتی دو مصراع باشد
و نیمہ بیت را مصراع از آں سبب گویند کہ مصراع در لغت یک طبقہ و یک پارہ بود از در
دو طبقہ و وجہ مشابہت میان بیت و در دو طبقہ آنست کہ ہمچنانکہ از در دو طبقہ ہر کدام طبقہ را
کہ خواہند باز و فراز تواں کرد یا دیگری و چوں ہر دو را باہم فراز کنند یک در باشند از بیت نیز
ہر کدام مصراع را خواہند خوانند بے دیگرے و چوں ہر دو را باہم فراز پیوستہ خوانند یک بیت

۵ اما وجہ تسمیہ عبارہم اولو انبار آنست کہ چوں الفاظ ارکان را او فاعین لام گرفتہ اند ہم از نشان نیز لفظے را گذشتہ اند کہ در قاعین و لام
باشد نیز گویند کہ خلیل ابن احمد در نیت استخراج علم عروض بخانہ در آمدہ بود و بحور ایں الفاظی گفت برادرش گفت برادر من دیوانہ شدہ
است و افاعیل و تفاعیل میگویند وجہ تسمیہ بعضی الفاظ ظاہر است رحمۃ اللہ ۵ بار یک تن حاصل شود آنرا بحوا ہر گویند ترکیب اکثی بار با

۶ اصل شمار ارکان بمعنی صفحہ ۱۲

باشد و رکن اوّل مصراع اوّل را صدر گویند و رکن آخر مصراع اوّل را عروض و رکن اوّل مصراع دوم را ابتدا گویند و رکن آخر مصراع دوم ضرب و هر رکنی که درمیان صدر عروض در آید و یا درمیان ابتدا و ضرب باشد آنرا حشو خوانند و معنی صدر اوّل است و معنی ابتدا آغاز و چون اوّل بیت را صدر نام کردند اوّل مصراع دوم ابتدا نامیدند تا امتیاز و فرقی باشد میان نام و این دو رکن اگرچه آنچنان نیز مے باشد که عکس این کردندی و اوّل بیت را ابتدا گفتندی و اوّل مصراع دوم را صدر و عروض گفتن رکن آخر مصراع اوّل بجهت آنست که عروض در لغت ستون خیمه است و همچنانکه بنای خیمه و ثبات آن بر ستون است بنای بیت نیز برین رکن است که تا این رکن قرار نیابد و مصراع با تمام نشود معلوم نمی شود که بیت در کدام بحر است و بر چه وزن است و ضرب گفتن مصراع دوم بجهت آنست که ضرب در لغت بمعنی نوع و مثل است و ضرب مثل مانند عروض است درینکه هردو آخر مصراع اند نیز او آخر ابیات مثل یکدیگر اند بجهت رعایت قافیه و ردیف همه و حشو در لغت آگین بالش است اجزای میان را حشو گفتن مناسب باشد **فصل** در بیان رکن سالم و غیر سالم بدانکه رکن سالم می باشد غیر سالم نیز باشد رکن سالم آنست که همچنانکه در اصل وضع واقع شده است همچنان باشد بی زیاده و نقصان و رکن غیر سالم آنست که در و تغیری واقع شود یا بزیادت کردن چیزے بروی یا بکم کردن چیزے از وی اما زیادت چنانکه درمیان لام و نون مفاعیلن مثلاً الف زیادت سازی مفاعیلان گوئی او را نقصان چنانکه نون و حرکت لام مفاعیلن را بیندازی مفاعیل گوئی و رکن غیر سالم را مزاحف گویند و تغیر یکه در رکن واقع شود آنرا زحاف گویند بکسر زای و زحاف جمع زحف است بفتح زا و سکون حا و زحف در لغت از اصل دور افتادن است چنانکه سهم زاحف گویند تیرے را که از نشانه بیکسو افتد و شک نیست که چون رکنی تغیر یابد از اصل خود دور افتد و عادت عروضیان چنین است که این تغیر را زحاف گویند بلفظ جمع نه زحف بلفظ مفرد **فصل** در بیان بحور بدانکه بحر در لغت دریا است و در اصطلاح عروضیان هر طائفه و پاره از کلام موزون را که مشتمل است بر چند انواع شعر آنرا بحر خوانند بحسب آنکه همچنان دریا مشتمل است بر انواع چیزها از در و مرجان و نبات و حیوان هر بحری از بحور عروض

ط دل از معلاج اوّل از علم ثانی آینده است ضرب آشکار است ظاهراً هرچه باشد درمیان این چهار مانوس را از عروض می شوند ۱۲ مصدرست عروض در بند آنکه ۱۲ بضم میم و زای با نقطه و فتح حای بے نقطه ۱۲ منه

نیز مشتمل است ہر چند نوع شعر چنانکہ بعد ازیں معلوم شود و بعضی گفتہ اند کہ وجہ مشابہت آنست کہ ہمچنانکہ کسی کہ در دریا افتاد حیران و سرگردان میشود کسی کہ در بحر شعر افتاد بجہت تغیّراتی کہ در ارکان عروض واقع است متحیر می شود و در تردد می افتد کہ این چہ تغیّر است و این چہ وزن بحر ہزج مثمن سالم این بحر را ازاں جہت ہزج گویند کہ ہزج در لغت آواز با ترنم خویش خوش آیندہ است و عرب بیشتر اشعاری کہ باواز خوش در سرودہای خوانند درین بحر است و بعضی گفتہ اند ہزج گردانیدن آواز است و ہر رکن این بحر را در اوّل وتد مجموع است و از پے آں دو سبب خفیف و این مدد میکنند صورت و گردانیدن آواز را پس ازیں جہت این بحر را ہزج نام کردند و مثمن ازاں جہت گویند ہشت رکن دارد و ہشت بعربی ثمانیہ است و سالم ازاں جہت گویند کہ در ارکان او زحاف و تغیّر داخل نیست و اصل این بحر ہشت بار مفاعیلن است مثالش مؤلف گوید ؎ ولا وصفی میان نازک جانان من گفتی ٭ نکو گفتی حدیثی ازمیاں جانان من گفتی ٭ تقطیعش ولا وصفی مفاعیلن میان نا مفاعیلن زکی جانا مفاعیلن من گفتی مفاعیلن نکو گفتی مفاعیلن حدیثی از مفاعیلن میان جا مفاعیلن نمن گفتی مفاعیلن بحر ہزج مثمن مسبغ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ بزاری میدہم جان و نمی پرسد مرا جاناں ٭ مسلمانی نمیدانم کجا شد اے مسلماناں تقطیعش بزاری می مفاعیلن دہم جاں و مفاعیلن نمی پرسد مفاعیلن مرا جاناں مفاعیلان مسلمانی مفاعیلن نمیدانم مفاعیلن کجا شد اے مفاعیلن مسلماناں مفاعیلان ٭ تسبیغ در اصطلاح عروضیان زیادہ کردن الف بود درمیان سبب خفیف کہ در آخر رکن است و چوں رکن کہ در مفاعیلن است الف زیادہ سازی مفاعیلان است و آں رکن را کہ تسبیغ درو واقع است مسبغ گویند بضم میم و تشدید باو فتح او و مسبغ گفتن این وزن ازاں جہت است کہ عروض و ضرب او مسبغ است و چوں تسبیغ در لغت تمام کردن است زیادہ کردن الف را بر رکن تسبیغ گفتن مناسب است و اگر مصراعی ازیں وزن با مصراعی از وزن گذشتہ جمع شود بیت ناموزون نشود باین مقدار از تفاوت و ہمچنیں ہر جا کہ تفاوت نباشد میاں دو وزن مگر باین کہ در آخر یکے نون باشد و در آخر دیگرے الف و نون از

؎ تسبیغ بفتح تاء بدو نقطہ از سکون سین بے نقطہ و کسر بائے بیک نقطہ و سکون یای تحتانی بدو نقطہ بائے فوقانی و غین با نقطہ ۔ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

اجتماع آں دو وزن ناموزون نشود بحر ہزج مثمن مقبوض مفاعلن ہشت بار مثالش ہ
دلم بروں شد از غمت غمت ز دل بروں نشد * زبوں شدم کہ بود کو ز دست غم زبوں نشد * تقطیعش
دلم برو مفاعلن شد از غمت مفاعلن غمت ز دل مفاعلن برونشد مفاعلن زبوشدم مفاعلن کہ
بود کو مفاعلن ز دست غم مفاعلن زبونشد مفاعلن قبض[ط] در اصطلاح انداختن حرف پنجم ساکن
است و چوں یائے مفاعیلن بیفتد مفاعلن بماند و آں رکن را کہ قبض درو واقع است مقبوض
گویند بجہت آنکہ حرف ازو گرفتہ شدہ است و قبض در لغت گرفتن است و مقبوض گفتن ایں
وزن باں جہت است کہ ہمہ ارکان او مقبوض اند و ہمچنیں در رکنی اگر زحافی واقع است و آں
وزن را باسم آں رکن خوانند ہمچنانکہ اگر در رکن شتر واقع است و آں وزن را اشتر گویند اگر در رکنی
خرب واقع است و آں وزن را اخرب گویند و بریں قیاس اسم آں رکن کہ تغیر درو واقع است یا بصیغۂ
اسم مفعول باشد ہمچو مسبغ و مقبوض یا بروزن افعل ہمچو اشتر و اخرب بحر ہزج مثمن مقبوض مسبغ
مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلان دو بار مثالش ہ پری ندار دای صنم بروشنی جبیں چنیں *
بشر ندہد ازیں پسر کہ بہ بود ز حور عین * تقطیعش پری ندا مفاعلن ر دی صنم مفاعلن بروشنی مفاعلن
جبی چنیں مفاعلان * بشر ندہد مفاعلن ازیں پسر مفاعلن کہ بہ بود مفاعلن ز حور عین مفاعلان * اینجا
عروض و ضرب مقبوض مسبغ است چراکہ چوں مفاعیلن را قبض و تسبیغ کنند مفاعلان شود و باقی ارکان
مقبوض اند بحر ہزج مثمن اشتر فاعلن مفاعیلن چہار بار مثالش ہ سرو من شدے
بر نشیں خانہ را گلستاں کن * یک دو جام می در کش دور نوش گرداں کن * تقطیعش سرو من فاعلن
دے بنشیں مفاعلن خان را فاعلن گلستاں کن مفاعیلن یک دو جا فاعلن م می در کش مفاعیلن
دورنو فاعلن ش گرداں کن مفاعیلن شتر در اصطلاح انداختن میم و یای مفاعیلن است تا فاعلن
بماند و آں رکن را کہ شتر درو واقع است اشتر گویند بجہت آنکہ شتر در لغت نقصان و عیب است
و چوں از کلمہ حرفی از اول و حرفی از میانہ افتادن آں کلمہ نقصان پذیرفت و معیوب شد و
اینجا چہار رکن اشتر است و چہار رکن سالم بحر ہزج مثمن اخرب مفعول مفاعیلن چہار
بار مثالش ہ دل بازبہوش آمد جاناں کہ می آید * بیمار بہوش آمد درماں کہ می آید * تقطیعش

ط بفتح قاف سکون بای ہیک نقطہ و ضاد با نقطہ ۱۲ منہ ہ بفتح شین بانقطہ و سکون بای نقطہ فوقانی و تای بے نقطہ و من منہ ۱۲

دل باد مفعول بجوشاند مفاعیلن جانان مفعول کمی آید مفاعیلن بیمار مفعول بهوش آید مفاعیلن درمان مفعول کمی آید مفاعیلن خرب[1] در اصطلاح انداختن میم و نون مفاعیلن است تا فاعیل بماند مفعول بضم لام بجائی آن نهند چرا که عادت عروضیان چنین است که چون از رکنی چیزی بیندازند و آنچه ماند لفظ مستعمل نباشد لفظ مستعمل که بروزن او است بجائے نهند بجهت حُسن عبارت و مراد از وزن پیش عروضیان آنست که حرف متحرک دربرابر متحرک باشد و حرف ساکن دربرابر حرف ساکن چنانکه گذشت در بیان تقطیع که لفظ طوطی و بلبل بروزن فعلن است و آن رکن را که خرب درو واقع است اخرب گویند بجهت آنکه خرب در لغت ویران کرده است و چون اوّل و آخر چیزے نماند ویرانے تمام باو راه یابد و اینجا چهار رکن اخرب است و چهار رکن سالم هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ تا چند مرا در غم او پند توان گفت چیزے که بجائے نرسد چند توان گفت. تقطیعش تا چند مفعول مرا در غ مفاعیل م او پند مفاعیل توان گفت مفاعیل چیزیک مفعول بجا این مفاعیل رسد چند مفاعیل توا گفت مفاعیل کف[2] در اصطلاح انداختن حرف هفتم ساکن بود و چون نون مفاعیلن بیفتد مفاعیل بماند بضم لام و آن رکن را که کف درو واقع است مکفوف گویند بجهت آنکه کف در لغت در نوردیدن دامن پیراهن اُفتادن حرف آخر کلمه سباعی را به پیچیدن کنار دامن تشبیه کرده اند چرا که همچنانکه پیراهن بسبب پیچیدن کنار دامن و دوختن آن اندکے کوتاه میشود کلمهٔ سباعی نیز از اُفتادن حرف آخر اندکے کوتاه می شود و قصر[3] در اصطلاح انداختن حرف ساکن است از سببی که در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب چون از رکن که در مفاعیلن است نون را بیندازی و لام را ساکن سازی مفاعیل شود و آن رکن را که قصر درو واقع است مقصور گویند بجهت آنکه قصر در لغت کوتاه کردن است و چون از آخر کلمه حرفی و حرکتی بیفتد کلمه کوتاه شود و اینجا صدر و ابتدا اخرب است و حشوها مکفوف و عروض و ضرب مقصور هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف[4] مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ اے شیخ مرا راه خرابات نمودی

---

[1] بفتح خاء با نقطه و سکون رای بے نقطه و بائی بیک نقطه ۱۲ منه رحمة الله [2] بفتح کاف و تشدید فا ۱۲ منه [3] قصر بفتح کاف و سکون صاد بے نقطه و رائے بے نقطه ۱۲ منه [4] حذف بفتح حائے بے نقطه و سکون دال با نقطه و فا ۱۲ منه

میخواست ولم بادہ کرامات نمودی ❊ تقطیعش اے شیخ مفعول مرا راہ مفاعیل خرابات مفاعیل
نمودی فعیلن ❊ می خواس مفعول ولم بادہ مفاعیل کرامات مفاعیل نمودی فعولن و حذف در اصطلاح
انداختن سبب خفیف است از آخر رکن و چوں از مفاعیلن لن را بیندازی مفاعی بماند فعولن
بجائے آں نہند بجہت آنکہ چوں لام و نون مفاعیلن اُفتاد لفظ مہمل باقی ماند پس لفظ مستعمل
کہ بر وزن اوست بجائے آں نہادند چنانکہ گذشت در خرب و تا ممکن است لفظ یا تنوین بجائے آں
نہند کہ موافق استعمال کلام عرب شود و آں رکن را کہ حذف درو واقع ست محذوف گویند
و محذوف در لغت اسپ دم بریدہ است و اینجا صدر و ابتداء اخرب و حشوہا مکفوف و عروض
ضرب محذوف است و از اجتماع ایں دو وزن بیت ناموزون نشود ❊ ہمچنیں ہر جا کہ تفاوت نباشد
میان دو وزن مگر بایں رکن آخر یکے مفاعیل باشد و رکن آخر دیگرے فعولن از اجتماع
آں دو وزن بیت ناموزون نشود ❊ **ہزج مثمن مکفوف مقصور** مفاعیل مفاعیل
مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش ؎ زہے حُسن و زہے رُوئی و زہے نور و زہے نار ❊ زہے
خط و زہے خال و زہے مور و زہے مار ❊ تقطیعش زہے حُسن مفاعیل زہے روئے مفاعیل
زہے نور مفاعیل زہے نار مفاعیل زہے خط مفاعیل زہے خال مفاعیل زہے مور مفاعیل
زہے مار مفاعیل ❊ اینجا عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان مکفوف **ہزج مثمن مکفوف**
مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن دو بار مثالش ؎ مرا عشق دو تا کرد ہنگام جوانی ❊ چرا باز نہ پرسی
تو ز حالم چو بدانی ❊ تقطیعش مرا عشق مفاعیل دو تا کرد مفاعیل ہنگام مفاعیل جوانی فعولن چرا باز
مفاعیل نہ پرسی مفاعیل ز حالم ❊ چو مفاعیل بدانی فعولن اینجا عروض و ضرب محذوف است **ہزج
مسدّس سالم** مفاعیلن شش بار مثالش ؎ قناعت گنج آبادست اگر دانی از و تا توانی
رُو نگردانی ❊ تقطیعش قناعت گن مفاعیلن ج آبادس مفاعیلن اگر دانی مفاعیلن باقی ہمیں
قیاس میدان ایں وزن را مسدّس ازاں جہت گویند کہ شش رکن دارد **ہزج مسدّس
مقصور** مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ یکی از درد منداں تو باشم ❊ بیا تا [illegible]
نمایم ❊ تقطیعش یکی از در مفاعیلن د منداں مفاعیلن تو باشم مفاعیل باقی ہمیں قیاس میدان اینجا

؎ حذف بفتح حائے بے نقطہ و سکون ذال بانقطہ و فا ۱۲ منہ ❊

عروض وضرب مقصور است وباقی ارکان سالم ہزج مسدّس محذوف مفاعیلن مفاعیلن فعولن
دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ دلا در عشق رنج ما کشیدی ٭ کرم کردی و زحمتہا کشیدی ٭
تقطیع دلا در عش مفاعیلن قرنجی ما مفاعیلن کشیدی فعولن ٭ باقی بہمیں قیاس میدان اینجا عروض
وضرب محذوف است باقی ارکان سالم ہزج مسدّس مکفوف مقصور مفاعیل مفاعیل مفاعیل
دو بار مثالش ؎ بتا خیز و بیار آن می خوشبوئی ٭ کہ ہم رنگ بود با گل خود روئی ٭
تقطیع بتا خیز مفاعیل بیار ام مفاعیل یخوش بوئے مفاعیل باقی بہمیں قیاس میدان اینجا عروض
وضرب مقصور است وباقی ارکان مکفوف ہزج مسدّس مکفوف محذوف مفاعیل مفاعیل
فعولن دو بار مثالش ؎ دل آزاری جفا کاری نگاری ٭ جز آزار دلم کاری نداری ٭ تقطیع دلازار
مفاعیل جفا کار مفاعیل نگاری فعولن باقی بہمیں قیاس میدان اینجا عروض وضرب محذوف است
و آنرا اجتماع ایں دو وزن بیت ناموزون نشود زیراکہ رکن آخر یکے مفاعیل و رکن آخر دیگر فعولن است
بحر ہزج مسدّس اخرب مقبوض مفعول مفاعلن مفاعیلن دو بار مثالش ؎ اے از مژہ
تو رخنہ در جانہا ٭ اے درد تو کیمیائی درمانہا ٭ تقطیعش ای ازم مفعول زہے ترخ مفاعلن ندرہا ل
مفاعیلن باقی بہمیں قیاس میدان اینجا صدر و ابتدا اخرب است حشو مقبوض وعروض وضرب سالم
ہزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور مفعول مفاعلن مفاعیل دو بار مثالش مؤلف گوید ؎
گفتی لب من چو انگبین است ٭ خود گو مزہ در کجای انیست ٭ تقطیعش گفتی ل مفعولن بمن
چان مفاعلن گبین است مفاعیل خود گوم مفعول زور کجا مفاعلن یا نیست مفاعیل اینجا صدر
و ابتدا اخرب است وحشوہا مقبوض وعروض وضرب مقبوض است ہزج مسدّس اخرب مقبوض
محذوف مفعول مفاعلن فعولن دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم[1] خان ؎ تا عشق پری
رخان گزیدم ٭ از روز خوشی نشان ندیدم ٭ تقطیعش تا عشق مفعول پری رخا مفاعلن گزیدم
فعولن باقی بہمیں قیاس میدان اینجا عروض وضرب محذوف است وصدر و ابتدا اخرب وحشو
مقبوض ہزج مسدّس اخرم اشتر مقصور مفعول فاعلن مفاعیل دو بار مثالش ؎ صد بار م
بشس اگر کشی زار ٭ برخیزم تا کشی دگر بار ٭ تقطیعش صد بارم مفعولن بشس گر فاعلن کشی زار

[1] معما باسم خان در شامل ہزج مسدّس آخر ۱۲ ٭

مفاعیل باقی بہمیں قیاس خرم[۱] در اصطلاح انداختن میم مفاعیلن است تا فاعیلن بماند مفعولن بجائے
آں نہند ہمچنانکہ دانستی کہ چوں لفظ غیر مستعمل باقی ماندہ لفظ مستعمل بجائے وی نہند و آں
رکن راکہ خرم درو واقع است اخرم گویند بجہت آنکہ خرم در لغت دیوار کے بینی را بریدن است
و انداختن میم مفاعیلن را بریدن بعضے از بینی تشبیہ کردہ اند اینجا صدر و ابتدا اخرم است
و حشو اشتر و عروض و ضرب مقصورہ اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن او ایں چنیں بود
کہ مفعولن فاعلن فعولن و از اجتماع ایں چہار وزن بیت ناموزون نشود چنانکہ از اوزان رباعی
معلوم خواہد شد انشاء اللہ تعالےٰ بحر رجز مثمن سالم ایں بحر را ازاں جہت رجز گویند کہ رجز در
لغت اضطراب و سرعت است و عرب بیشتر اشعاری کہ در معرکہا و جنگہا و در مفاخرت از مردانگی
خود و قوم خود میخوانند دریں بحر است و در چنیں اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می باشد
پس ازیں جہت ایں بحر را رجز نام کردند و بعضے گفتہ اند کہ رجز بفتح را و سکون جیم شتری را
گویند کہ در رفتن لرزد و چوں حرکت کند باز ساکن شود و در اول ارکان ایں بحر دو سبب
خفیف است و بعد از حرکت سکونی پس بایں مناسبت ایں بحر را رجز گویند و اصل ایں بحر
ہشت بار مستفعلن است مثالش مؤلف گوید ۵ تا کے غم دل گفتنم در خانہ با دیوار ہا خواہم
راز بے طاقتی فریاد در بازار ہا ٭ تقطیعش تا کی غم مستفعلن دل گفتنم مستفعلن در خانبا مستفعلن
دیوار ہا مستفعلن باقی تقطیع بہمیں نوع دان رجز مثمن مذال مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مستفعلان دو بار مثالش ۵ یارب چہ شد کاں ترک ما ترک محبان کردہ است ٭ آسودگان
وصل را رنجور ہجران کردہ است ٭ تقطیع یارب چہ شد مستفعلن کاں ترک ما مستفعلن ترکی محب
مستفعلن باکردہ است مستفعلان باقی تقطیع بہمیں نوع بداں اذالہ در اصطلاح زیادہ کردن الف
بود بر وتد مجموع آخر رکن پیش از ساکن آں وتد چنانچہ از پیش نون علن کہ در مستفعلن است
الف زیادہ سازی مستفعلان شود و آں رکن را کہ اذالہ دروے واقع است مذال گویند بضم میم اذالہ در لغت

---

۵ تا عشق پری خان گزیدم از روز خوشی نشاں ندیدم روز در عربی نہار گویند علامت نہند در رقم نجوم را از است چو را اندر
حال کہ مادہ ہم است ضرب سرو باستانہ کنند فان بر آید لفظ ۱۲ میرزا رحیم بیگ رحیم ساکن سراج البلاد عرف سرونجہ مدظلہ ٭

[۱] بخرم در اصطلاح بفتحہ خاء بانقطہ و سکون رائے بے نقطہ منہ [۲] رجز بفتحہ رائے بے نقطہ و فتح جیم و زائے بانقطہ رجز ۱۲ منہ

دامن فروگذاشتن است وزیادہ کردن الف رایدراز کردن دامن تشبیہ کردہ اند اینجا عروض ضرب مذال است وباقی ارکان سالم رجز مثمن مطوی مفتعلن ہشت بار مثالش ؎ نیمہ شگفد گل بچمن ہا زنسیم سحری وہ چہ شود گرنفسی پہلو ما بادہ خوری ٭ تقطیع می شگفد مفتعلن گل بچمن مفتعلن ہا زنسی مفتعلن می سحری مفتعلن باقی تقطیع ہمیں نوع دان وطی در اصطلاح انداختن حرف چہارم ساکن است وچوں از مستفعلن فارا بیندازند مستعلن بماند مفتعلن بجائے آں نہند بجہت آنکہ فای فعلن افتادہ لفظ علن باقی ماند لفظ مستعمل بجائے آں نہادند چنانکہ گذشت وآں رکن راکہ طی درو واقع است مطوی گویند از آنکہ طے ثوب در لغت تہ کردن جامہ است وایں گرفتن حرف چہارم را از کلمۂ سباعی کہ میانہ اوست تشبیہ کردہ اند بگرفتن میانہ جامہ وتہ کردن آں واینجا ہمہ ارکان مطوی اند واگر عروض وضرب مطوی مذال باشد وزن او چنیں بود کہ مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلان چراکہ چوں مفتعلن مطوی را اذالت کنند مفتعلان شود رجز مثمن مطوی مخبون مفتعلن مفاعلن چہار بار مثالش ؎ باز خدنگ شوق زد عشق در آب خاک ما ٭ قطع حریف مست شد دامن چاک چاک ما تقطیع باز خدن مفتعلن گشوق زد مفاعلن عشق در آ مفتعلن بخاک ما مفاعلن ٭ باقی ہمیں نوع دان وخبن در اصطلاح انداختن حرف دوم ساکن است وچوں از مستفعلن سین را بیندازی متفعلن بماند مفاعلن بجائے آں نہند وآں ہمچنانکہ دانستی کہ چوں لفظ غیر مستعمل باقی ماند لفظ مستعمل بجائے آں نہند وآں رکن راکہ خبن درو واقع است مخبون گویند وخبن ثوب در لغت آنست کہ از ہمینۂ بالائے جامہ چیزے را در شکنند وبدوزند تا جامۂ کوتاہ شود واینجا چہار رکن مطوی مقدم است بر چہار رکن مخبون بحر رجز مثمن مخبون مطوی مفاعلن مفتعلن چہار بار مثالش ؎ فغان کنان ہر سحرے بکوی تو مے گذرم ٭ چو نیست رہ سوی توام ببام و در می نگرم ٭ تقطیع فغاں کنا مفاعلن ہر سحری مفتعلن بکوی تو مفاعلن می گذرم مفتعلن باقی تقطیع ہمیں نوع بداں واینجا چہار رکن مخبون مقدم است بر چہار رکن مطوی بحر رجز مسدس سالم مستفعلن شش بار مثالش مؤلف گوید ؎ ساقی بعشرت کوش در دوران گل ٭ مگذار از کف جام تو پایان گل ٭ تقطیعش ساقی بعش مستفعلن رت کوش در مستفعلن دوران گل مستفعلن باقی تقطیع ہمیں نوع بداں رجز مسدس مطوی مفتعلن شش بار مثالش گوید ؎

نیست مرا جز تو نگارا دگری ٭ می نکنی ہیچ بحالم نظری ٭ تقطیع نیست مرا مفتعلن جز تو نگا مفتعلن
را دگری مفتعلن باقی تقطیع بہمیں نوع - رجز مسدس مخبون مفاعلن شش بار مثالش ؎
کنوں کہ گرد از بہار خوش ہوا ٭ فزوں شود بہر دل اندروں صفا ٭ تقطیع کنوں کہ گر مفاعلن
دوز بہا مفاعلن ر خوش ہوا مفاعلن ٭ باقی بہمیں نوع بداں و میشاید کہ شش مفاعلن را ہزج
مسدس مقبوض دارند ہمچناں کہ می شاید کہ ہشت مفاعلن را از رجز مثمن مخبون دارند و ضابطہ آنست
کہ چوں یک وزن را از دو بحر تواں داشت از ہر بحری کہ آں وزن آسان تر گرفتہ می شود ازاں
بحر داشتن اولی است و شک نیست کہ مفاعلن را از مفاعیلن گرفتن آسان تر است -
ازانکہ از مستفعلن گیرند ازیں جہت از مثمن ایں وزن را در ہزج آوردہ اند و مسدس ہزج
را در رجز. بحر رمل سالم ایں بحر را ازاں جہت رمل گویند کہ رمل در لغت حصیر بافتن است
و چوں ارکان ایں بحر را وتدی درمیان دو سبب است درمیان دو وتد گوئیا کہ اوتاد
او را باسباب بافتہ اند ہمچنانکہ حصیر را بریسمان ہا می بافند و بعضے گفتہ اند کہ رمل نوعی از
سرود است و آں دریں وزن واقع است پس ازیں جہت ایں بحر را رمل نامیدہ اند
و بعضے گفتہ اند کہ رمل را از رملان گرفتہ اند و رملان بفتح را و میم در لغت دویدن شتر بود
بشتاب و بواسطہ آنکہ سبب خفیف آخر رکن اول او پیوستہ است بسبب خفیف
رکن دوم او در خواندن آں سرعت و شتابی ہست پس بایں سبب ایں بحر را رمل
خوانند و وزن ایں بحر ہشت بار فاعلاتن است مثالش ؎ شکل دل بردن کہ تو
داری نباشد دلبری را ٭ خواب بند ریہاے چشمت کم بود جادوگری را ٭ تقطیع شکل دل
بر فاعلاتن دن کہ تو دا فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن دلبری را فاعلاتن باقی بہمیں قیاس میدان
رمل مثمن مسبغ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان دو بار مثالش ؎ تا بکے گریم بزاری
ہمچو ابر نوبہاراں ٭ از سر اندوہ و حسرت در فراق گلعذاراں ٭ تقطیع تا بکے گر فاعلاتن یم بزاری
فاعلاتن ہمچو ابری فاعلاتن نوبہاراں فاعلیان تسبیغ ہمچنانکہ دانستی زیادت کردن الف است
بر سبب خفیف آخر رکن و چوں در تن کہ در فاعلاتن است الف زیادہ سازند فاعلاتان
شود فاعلیان بدو یاء بجائے آں بنہند بجہت آنکہ تائی نبشد درمیان کلمہ واقع نشود

و در غیر تنبیه و انیجا عروض و ضرب مسبغ ست و باقی ارکان سالم و از اجماع این دو
وزن بیت ناموزون نشود و ہمچنیں ہر جا کہ تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین کہ رکن
آخر یکے فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگرے فاعلیان از اجتماع این دو وزن بیت نیز ناموزون
نشود و ہمچنیں است حال فعلاتن یا فعلیان رمل مثمن مخبون فعلاتن ہشت بار مثالش ؎
شکرت را شد اگرچہ سپہ مور مرتب ٭ مگسی نیز نخواہم کہ کند سایہ بر آں لب ٭ تقطیع شکرت را
فعلاتن شد گرچی فعلاتن سپہی مو فعلاتن ر مرتب فعلاتن باقی تقطیع را ہمیں نوع دان خبن
ہمچنانکہ دانستی انداختن حرف دوم ساکن است پس چوں الف فاعلاتن بیفتد فعلاتن بماند
وانیجا ہمہ ارکان مخبون اند واگر صدر و ابتدا سالم باشد وزن او چنیں بود کہ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن
فعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و ہمچنیں ہر جا کہ تفاوت نباشد میان
دو وزن مگر باین کہ رکن اوّل یکے فاعلاتن باشد و رکن اوّل دیگرے فعلاتن و از اجتماع آں
دو وزن بیت ناموزون نشود و بعضے رمل مخبون را بر شانزدہ رکن بنا کردہ اند چونکہ خواجہ
عصمت اللہ بخاری رحمۃ اللہ علیہ فرماید ؎ رنگ رخسار و در گوش و خط و خد و قد و عارض و خال و
لبت اے سرو پری روی سمن بر ٭ شفق و کوکب شام و سحر و طوطی و گلزار بہشت است و ہلال و طرف
چشمۂ کوثر ٭ تقطیع رنگ رخسا فاعلاتن ر در ی گو فعلاتن ش خط خد فعلاتن قد و عا فعلاتن رضخالو فعلاتن
لبتی سر فعلاتن و پری رُو فعلاتن سیمن بر فعلاتن ٭ شفقو کو فعلاتن کبشام فعلاتن سحر و طو فعلاتن طیے و
گلزا فعلاتن ر بہشتس فعلاتن تہلالو فعلاتن طرفے چش فعلاتن می کوثر فعلاتن رمل مثمن مقصور
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ ہر کجا بینم مہی با عاشق خود مہربان ٭
افتد از بی مہری ماہ خودم آتش بجان ٭ تقطیع ہر کجابی فاعلاتن نم مہی با فاعلاتن عاشقی خد فاعلاتن
مہربان فاعلات باقی تقطیع را بریں قیاس داں قصر ہمچنانکہ دانستی انداختن حرف ساکن است از سببی
کہ در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آں سبب پس چوں از فاعلاتن نون را
بیندازند و تا را ساکن سازند فاعلات شود و بعضے فاعلان بجائے آں نہند بجہت خفیف لفظ
وانیجا عروض و ضرب مقصور ست و باقی ارکان سالم رمل مثمن محذوف فاعلاتن فاعلان فاعلاتن
فاعلن دو بار مثالش گوید ؎ ہر گرا بینم سخن با او ز ہر جا میکنم ٭ تا کند ذکر تو صد تقریب پیدا میکنم ٭

تقطیع ہر کرابی فاعلاتن نم سخن با فلاتن او زہر جا فاعلاتن میکنم فاعلن - باقی تقطیع بہمیں قیاس حذف
ہمچنانکہ دانستی انداختن سبب خفیف است از آخر رکن پس چوں تن را از فاعلاتن بیندازند
فاعلا بماند فاعلن بجائے آں نہند بجہت آنکہ چوں آخر رکن ساکن شود ولفظ تنوین بجائے آں
تواں ماند نقل کنند بلفظ ہا تنوین و چوں فاعلن را از فاعلاتن بگیرند محذوف گویند و اینجا عروض و
ضرب محذوف است و از اجتماع ایں دو وزن بیت ناموزون نشود و ہمچنیں ہر جا کہ تفاوت
نباشد میان دو وزن مگر بایں کہ رکن آخر یکے فاعلات باشد و رکن آخر دیگرے فاعلن از اجتماع
ایں دو وزن بیت ناموزون نشود در رمل مثمن مشکول سالم الضرب والعروض فعلات
فعلاتن چہار بار مثالش ؎ قدرے بخندد از رُخ قمری نمائی ما را ✻ سخنے بگوئی و از لب
شکرے نمائی ما را ✻ تقطیع قدریب فعلات خندد از رخ فاعلاتن قمرین فعلات مائی ما را فاعلاتن
باقی تقطیع بریں قیاس و شکل اجتماع خبن و کف است و چوں بخبن الف فاعلاتن بیفتد
و بکف نون او فعلات بماند بضم تا و آں رکن را کہ شکل آں واقع است مشکول گویند
بجہت آنکہ شکل در لغت است و پائے بسکہل بستن است و چوں الف و نون از دو طرف
فاعلاتن بیفتد آں بہ صورت کہ پیش ازیں بود نماند ہمچنانکہ اسپ را بعد از تشکیل کردن
آں رفتار کہ داردنمی ماند و اینجا چہار رکن مشکول است و چہار رکن سالم رمل مثمن مشکول
مسبغ فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیان دو بار مثالش ؎ منم و خیال بازی
شب و روز با جواناں ✻ زخط خوش تو با خود رقم خیال خواناں ✻ تقطیعش منموخ فعلات
یال بازی فاعلاتن شب و روز فعلات با جوانان فاعلیان باقی تقطیع بریں قیاس و اینجا
عروض و ضرب مسبغ است رمل مثمن مخبون مسبغ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان دو بار
مثالش ؎ روزگاریست کہ در خاطرم آشوب فلاں است ✻ روزگارم چو سر زلف
پریشانش از انست ما ✻ تقطیعش روزگارے فاعلاتن - مسکدرخا فعلاتن طرم آشو فعلاتن
بفلانیست فعلیان باقی تقطیع بریں قیاس اینجا صدر و ابتدا سالم است و حشو ہا مخبون و
عروض و ضرب مخبون مسبغ و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون باشد وزن او چنیں بود کہ فعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلیان رمل مثمن مخبون مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات دو بار مثالش

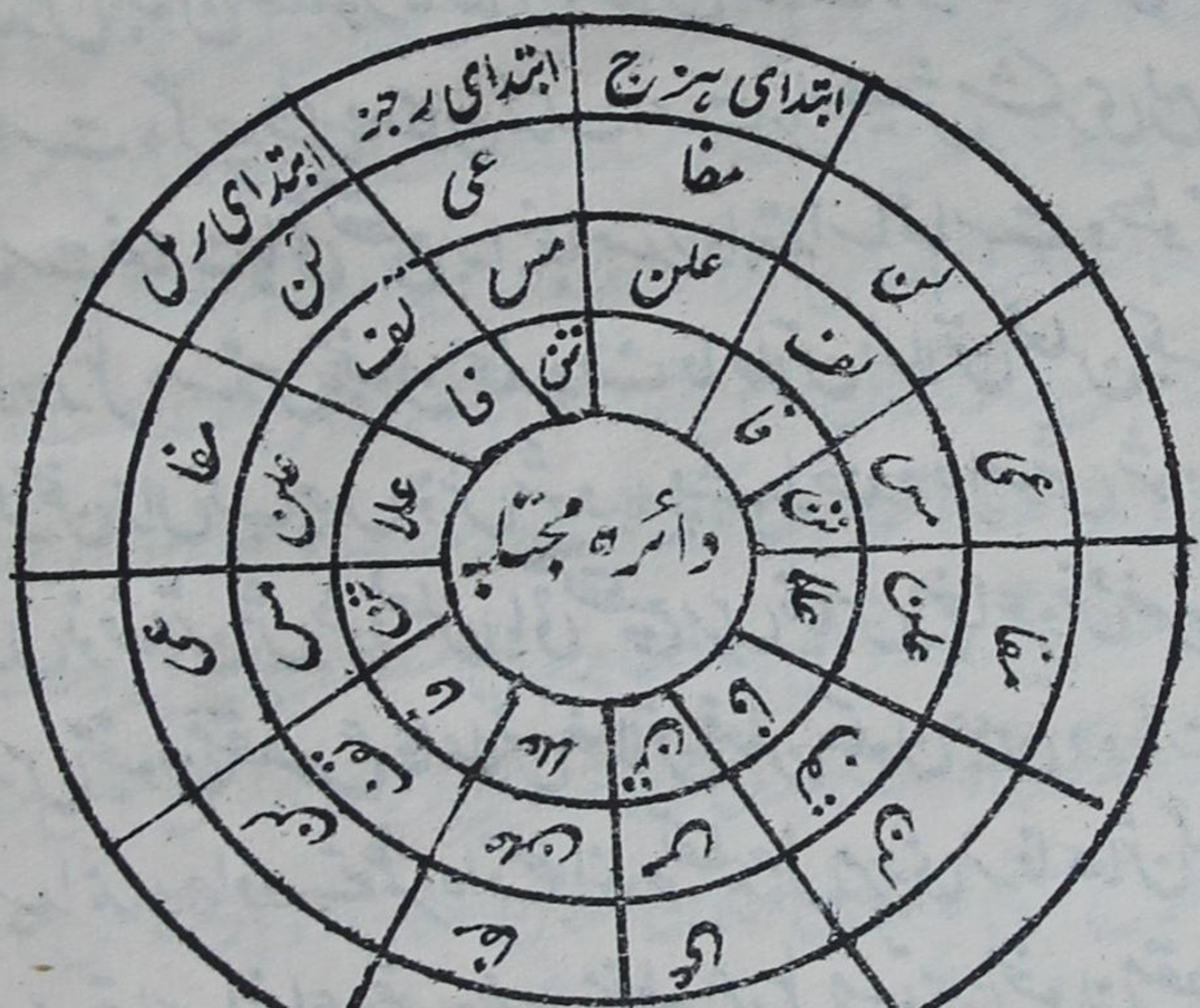
مؤلف گوید ؎ چارہ ہجر تو سازم بوصال دگراں ٭ آہ تا چند کشم بے تو محال گراں تقطیع چارہ ہج فاعلاتن ر تو سازم فعلاتن بوصالی فعلاتن دگران فعلات باقی تقطیع بریں قیاس چوں فاعلات مقصور را خبن کنند فعلات بماند رمل مثمن مخبون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن بکسر عین دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ گرچہ مقصود بلائے دل دیں ست مرا ٭ ہیچ غم نیست کہ مقصود ہمیں ست مرا ٭ تقطیع گرچہ مقصود فاعلاتن د بلائے فعلاتن دل د دیں فعلاتن ت مرا فعلن ٭ باقی تقطیع بریں قیاس چوں فاعلن محذوف را خبن کنند فعلن شود رمل مثمن مخبون مقطوع فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن بسکون عین دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ ساخت برگ طرب عیش مہیا نرگس ٭ تا کشد باد فِ و نے ساغر صہبا نرگس تقطیعش ساخ برگ فاعلاتن طرب عی فعلاتن ش مہیا فعلاتن نرگس فعلن باقی تقطیع بریں قیاس و قطع در فاعلاتن باصطلاح آنست کہ بسبب خفیف آخر او را کہ تن است بیندازند واز وتد مجموع او علامت حرف ساکن او را کہ الف ساکن است ہم بیندازند و حرف پیش از الف را کہ لام است ساکن سازند پس فاعل شود فعلن بجائے آں نہند بجہت آنکہ چوں آخر رکن ساکن شود نقل کردند بلفظ باتنوین چنانکہ گذشت در حذف فاعلاتن و آں رکن را کہ قطع در و واقع است مقطوع گویند و قطع در لغت بریدن است و چوں ایں زحاف در وتد است و انداختن چیزے از وتد کہ بیخ است بریدن می باشد ایں زحاف را قطع گفتن مناسب بود۔ رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ پیش ازیں گرچہ بہ بویت رُخِ گل میدیدم ٭ چوں گل روئے تو دیدم از و دامن چیدم تقطیع پیشتری گر فاعلاتن چہ بہ بویت فعلاتن رخ گلی فعلاتن دیدم فعلان باقی تقطیع بریں قیاس چوں فعلن مقطوع را تسبیغ کنند فعلان شود از اجتماع ایں چہار وزن با یکدیگر بیت ناموزون نشود و ہمچنیں ہر جا کہ تفاوت نباشد میان چند وزن مگر بآں دو کہ یکی را رکن آخر او فعلات باشد دیگرے را فعلن و دیگرے را فعلن و دیگرے را فعلان از اجتماع ایں اوزان بیت ناموزون نشود ٭

ؔ قطع بفتح قاف و سکون طاء بے نقطہ عین بے نقطہ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ ؎ تا لب او دیدہ سیفی در شراب از مشاش ہیناید اجتناب او کہ ضمیر راجع بہ لب است غائب است در عربی ہوا است و نیز ہوئے ہائے ہوز است چوں ہا در شراب شود واز مثلث مراد نقطہ سین ست دور کنند سہراب شود ۱۲

رمل مسدس سالم فاعلاتن شش بار مثالش ؎ اے نگارین روئے دلبرزان مائی * روئے ممکن
پنهان چه اندر جان مائی * تقطیع اے نگاری فاعلاتن روئے دلبر فاعلاتن زان مائی فاعلاتن باقی
تقطیع برین قیاس رمل مسدس مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلات دو بار مثالش مؤلف گوید
معما باسم سهراب ؎ تالب او دید سیفی در شراب * از مثلث می نماید اجتناب * تقطیعش
تالبے او فاعلاتن دید سیفی فاعلاتن در شراب فاعلات * باقی تقطیع برین قیاس انیجا عروض و
ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم رمل مسدس محذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلن دو بار
مثالش مؤلف گوید ؎ گفت زاهد از بهشتم ده خبر * گفتمش زنهار نامم وه بهر * تقطیع
گفت زاهد فاعلاتن از بهشتم فاعلاتن ده خبر فاعلن باقی تقطیع برین قیاس انیجا عروض و ضرب
محذوف رمل مسدس مخبون مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلات دو بار مثالش ؎ شکرین
لعل تو کان نمک است * گرچه شکر نه مکان نمک است * تقطیعش شکری لع فاعلاتن لت
کانی فعلاتن نمک ست فعلات باقی تقطیع بر انیجا صدر و ابتدا سالم است و حشو مخبون و عروض و
ضرب مخبون مقصور رمل مسدس مخبون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلن بکسر عین دو بار
مثالش ؎ گر سخن زان لب چوں نوش شود * پشه را خنده فراموش شود * تقطیعش گر سخن
زا فاعلاتن لب چوں نو فعلاتن ش شود فعلن باقی تقطیع برین قیاس انیجا عروض و ضرب مخبون محذوف
است رمل مسدس مخبون مقطوع فاعلاتن فعلاتن فعلن بسکون عین دو بار مثالش ؎
مردمی نرگس او میداند * جادوئے غمزه او میخواند * تقطیعش مردمی نر فاعلاتن گس او می فعلاتن داند
فعلن باقی تقطیع برین قیاس انیجا عروض و ضرب مقطوع رمل مسدس مخبون مقطوع مسبغ فاعلاتن
فعلاتن فعلان دو بار مثالش ؎ اے که روی تو حیات جانست * دیده جا حیات شد و جائے
آنست * تقطیع اے که روئے فاعلاتن تو حیاتی فعلاتن جانست فعلان و انیجا عروض و ضرب
مقطوع مسبغ است فصل در بیان فک[1] بحور گذشته چوں هر یک از مفاعیلن و مستفعلن
و فاعلاتن مرکب است از وتد مجموع و دو سبب خفیف پس حروف و حرکات و سکنات اصل
این سه بحر که هزج و رجز و رمل ست برابر باشند چنانکه مصراع هزج بست و هشت حرف باشند

[1] فک بفتح فا و تشدید کاف ۱۲ منه

شانزدہ متحرک دوازدہ ساکن پس ایں بست وہشت حرف را برخط دائرہ نویسی و از وتد مجموع آغاز کنی و بر سبب خفیف دوم تمام سازی و گوئی کہ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر ہزج باشد واگر مفا گذاری واز عیلن آغاز کنی و بر مفا تمام سازی و گوئی عیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفا بروزن چہار بار مستفعلن شود کہ اصل بحر رجز است واگر مفاعی را گذاری واز لن آغاز کنی و بر مفاعی تمام سازی و گوئی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی بروزن چہار بار فاعلاتن شود کہ اصل بحر رمل است و آنکہ میگویند کہ ایں سہ بحر از یک دائرہ بیرون مے آید بایں معنی است کہ بیان کردہ شد وایں بیروں آمدن را فک و تفکیک بحور گویند و تفکیک در لغت از ہم کشادن است وصورت دائرہ اینست وایں دائرہ مجتلبہ بفتح لام ازاں جہت گویند



لہ منسرح بضم میم وسکون نون وفتح سین بے نقطہ وحائے بے نقطہ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ ٭

فائدہ ۔ برخط دائرہ نوشتن آنست کہ در خط دائرہ ہر حرفی کہ نبیاد کنند بر حرفی مقدم بر آں تمام شود ۔ بخلاف آنکہ اگر بر خط غیر دائرہ نویسند بدیں وجہ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ۱۲ منہ رحمۃ اللہ ٭

فائدہ ۔ صورت دائرہ مختلفہ برابر پنج دائرہ محیط بیکدیگر کہ دوازدہ گذاشتہ باشد برابر باشند آساں گردد رسم آں بر کاتب وفہم آں بر طالب ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ ٭

که اجتلاب در لغت چیزے از جائے بجائے بردن است وارکان ایں سہ بحر را از بحور دائرہ مختلفہ گرفتہ اند مفاعیلن را از بحر طویل و مستفعلن را از بحر بسیط و فاعلاتن را از بحر مدید و بعضے گفتہ اند جلب بسکون لام و فتح او در لغت کثرت و بسیار ست وانواع ایں سہ بحر بسیار است پس بایں مناسب ایں دائرہ را مجتلبہ گفتند و عجم ایں دائرہ را موتلفہ نامیدہ اند بجہت آنکہ ایں رکن را بیکدیگر اُلفتی و موافقتی ہست در ترکیب چنانچہ گذشت در بیان اجزائے ارکان بحر منسرح مثمن مطوی موقوف مفتعلن فاعلان چہار بار مثالش مؤلف گوئید ؎ آنکہ دلم صید اوست میر شکار نیست ❊ دوست نجونم نگار کردہ یار نیست ❊ تقطیع آکہ دلم مفتعلن صید اوس فاعلان میر شکار مفتعلن ری نیست فاعلان ❊ باقی تقطیع بریں قیاس اصل ایں بحر مستفعلن مفعولات است بضم تا چہار بار اما چوں مستفعلن را طے کنند مفتعلن شود چنانکہ گذشت در بحر رجز و وقف در لغت باز ایستادن بود و در اصلاح ساکن کردن حرف متحرک ہفتم است و آں رکن را کہ وقف درو واقع است موقوف گویند چوں تائے مفعولات را توقف ساکن سازند و او را بطی بیندازند مفعلات شود فاعلان کہ لفظ مستعمل است بجائے آں بنہند و ایں چہار رکن مطوی است و چہار رکن مطوی موقوف و ایں بحر را ازاں جہت منسرح گویند کہ انسراح در لغت آسانی در نائی ست وچوں در ارکان ایں بحر سبب ہا مقدم اند بر وتد آسان تر گفتہ می شود و بعضے گفتہ اند انسراح در لغت از جامہ بیروں آمدن است و ایں بحر در نقصان ارکان بحدے میرسد کہ آنچہ بروزن دو رکن اوست من نشتری الهادنجان کہ بروزن مستفعلن مفعولات است در اشعار عرب آں را بیت نام می دارند و ایں نقصان و اقتصار را بہ بیروں آمدن از جامہ تشبیہ کردہ اند و ایں بحر را منسرح گفتہ منسرح مثمن مطوی مکسوف مفتعلن فاعلن چہار بار مثالش مؤلف گوید ؎ اے زرخت روشنی خانۂ چشم مرا ❊ چشم و چراغ ہمہ خواجہ ہر دو سرا ❊ تقطیعش اے زرخت مفتعلن روشنی فاعلن خانۂ چش مفتعلن می مرا فاعلن باقی او بریں قیاس فہم کن کسف در لغت پے پاشنہ بریدن بود و در اصطلاح انداختن حرف

ف۱ کشف بفتح کاف و سکون سین بے نقطہ ۱۲ منہ ❊

ف۲ بفتح جیم و سکون دال بے نقطہ و جلن بے نقطہ ۱۲ منہ ❊

ہفتم متحرک است وآں رکن را کہ کسف درو واقع است مکسوف گویند وچوں تائے مفعولات را[1]
بکسف و واو او را بطے بیندازند مفعلا بماند نقل کنند بلفظ با تنوین کہ فاعلن است وچوں
فاعلن را از مفعولات بگیرند مطوی مکسوف گویند و اینجا چہار رکن مطوی ست وچہار رکن مطوی
مکسوف واگر در حشو مطوی موقوف بود و عروض وضرب مطوی مکسوف وزن او چنیں بود کہ
مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان واگر عکس ایں بود یعنی در حشو مطوی مکسوف باشد و عروض
وضرب مطوی موقوف وزن او چنیں بود کہ مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان ٭ وازاجتماع چہار
وزن گذشتہ کہ غیر وزن اصلی اند بیت ناموزون نشود منسرح مثمن مطوی مجدوع
مفتعلن فاعلات مفتعلن دوبار مثالش ے من نشنیدم کہ خط بر آب نویسند ٭ آیت
خوبی بر آفتاب نویسند ٭ تقطیعش من نہ شنی مفتعلن دم کہ خطب فاعلات راب نوی مفتعلن
سند فاع وچوں واو مفعولات را بطی بیندازند مفعلات بماند فاعلات کہ لفظ مستعمل ست
بجائے آں نہند وجدع در لغت بینی بریدن است ودر اصطلاح انداختن ہر دو سبب
خفیف اوّل ساکن تائے مفعولات بود لات شود فاع بجائے آں نہند و قیاس آں بود
کہ فعل بسکون عین بجائے او نہادندی اما چوں فعل ثقیل بود و حرف اوّل میزان را کہ
فا و عین ست گرفتند والف درمیان گذاشتند و بجائے لات نہادند تا رعایت خفیف
وحروف میزان کردہ باشند بقدر امکان و آں رکن را کہ جدع درو واقع است مجدوع گویند
ومولانا شمس الدین محمد قیس رازی رحمۃ اللہ علیہ کہ مقتدا است دریں فن گفتہ است کہ ایں اسم
ایں زحاف را لائق نیست واینجا عروض وضرب مجدوع است و باقی ارکان مطوی۔
منسرح مثمن مطوی منحور مفتعلن فاعلات مفتعلن فع دوبار مثالش بیت چوں غم
ہجراں او نداشت نہایت ٭ عاقبت اندوہ عشق کرد سرایت ٭ تقطیعش چو غم ہج مفتعلن
راں فاعلات واش نہا مفتعلن یت فع باقی او بریں قیاس مہم کنی نحر در اصطلاح انداختن
ہر دو سبب و تای مفعولات بود بماند فع بجائے آں نہند کہ در حرف میزان است وبعضے بجائے
سبب خفیفی کہ از کنی باقی ماند فل بضم فا نہند چرا کہ در حرف میزان است و فل در کلام عرب

---

[1] نحر بفتح نون وسکون حای بی نقطہ درای بی نقطہ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ ٭

بمعنی فلاں می آید دفع مستعمل نیست و آں رکن کہ نحر درو واقع است منحور گویند و نحر در لغت گلو
بریدن است گویا ازیں رکن رمقی پیش نماندہ است بجہت بسیاری انداختن حروف ازو و اینجا عروض
و ضرب منحور است و از اجتماع ایں دو وزن بیت ناموزون نشود منسرح مسدس مطوی مفتعلن فاعلات
مفتعلن دو بار مثالش بیت شاہجہاں باد تا زمانہ بود * کز کرمش خلق شادمانہ بود * تقطیعش
شاہ جہاں مفتعلن باد و تاز فاعلات مانبود مفتعلن باقی او بریں قیاس فہم کنی اینجا ہمہ ارکان مطوی
اند منسرح مسدس مطوی مقطوع مفتعلن فاعلات مفعول دو بار مثالش بیت بسکہ بموت
اسیر شد جانم * گر بگذاری گریخت نتوانم * تقطیعش بسکہ بمو مفتعلن یت اسیر فاعلات شد
جانم مفعولن باقی او زین قیاس فہم کنی قطع در غیر فاعلاتن باصطلاح آنست کہ از وتد مجموع
حرف ساکن بیندازند و حرف پیش ازو را ساکن سازند پس چوں مستفعلن را قطع کنند مستفعل
شود مفعولن کہ لفظاً بانغمین است بجائے آں نہند و چوں مفعولن را از مفتعلن بگیرند مقطوع
گویند بحر مضارع مثمن اخرب مفعول فاعلاتن چہار بار مثالش مؤلف گوید بیت سیفی
گداز اں شد در شہر آں پری رو * تا روز ہائی دوراں آید بجانب او * تقطیع سیفیگہ مفعول دا
از اں شد فاعلاتن در شہر مفعول آپر یرو فاعلاتن میدان طریق تقطیع بریں قیاس اصل ایں بحر
مفاعیلن فاعلاتن است چہار بار اما چوں مفاعیلن را اخرب کنند مفعول شود بضم لام چنانکہ گذشت
در بحر ہزج و اینجا چہار رکن اخرب ست و چہار رکن سالم و ایں بحر را ازاں جہت مضارع[۵۱] گویند کہ
مضارعت در لغت مشابہت است و ایں بحر مشابہ بہ بحر منسرح است و آنکہ جزو دوم ایں ہر دو بحر
مشتمل است بر وتد مفروق چرا کہ جزو دوم ایں بحر فاعلاتن است و او مشتمل است بر فاع و جزو دوم منسرح
مفعولات است بضم تا و او مشتمل است بر لات و خلیل بن احمد کہ واضع ایں فن است گفتہ است کہ
ایں بحر را بواسطہ مشابہت منسرح مضارع خواندم و وجہ مشابہت آنست کہ در ارکان

---

[۵۱] مضارع بضم میم و ضاد با نقطہ و کسرا و بے نقطہ عین بے نقطہ ۱۲ منہ و غافل نشوی کہ فاع کہ در فاعلاتن بحر
مضارع است وتد مفروق است و عین او را از لام جدا می باید داشت چنانکہ گذشت ۱۲

[۵۲] قطع در فاعلاتن نیز ہمیں بعینہ ہمیں است بعد از انداختن سبب خفیف از آخر او چنانکہ گذشت و ازیں جہت
است کہ فعلن را از فاعلاتن میگیرند بعضے اصلم میگویند و نیز اصلم را باجتماع حروف قطع تعبیر میکنند ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

هر دو بحر او تا و مقدم اند بر اسباب مضارع مثمن اخرب مسبّغ مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان دو بار مثالش مؤلف گوید بیت گر اعتقاد آں مه با ما کم و زیاد ست ٭ ما ئیم مهر دلیش مقصود اعتقاد ست تقطیع گر اعت مفعول قاد آمه فاعلاتن با ماک مفعول موزیاد است فاعلیان ٭ طریق تقطیع باقی برین قیاس و چوں فاعلاتن را تسبیغ کنند فاعلیان شود چنانکه گذشت در بحر رمل مضارع مثمن اخرب مکفوف مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن دو بار مثالش بیت ۔ دل بے رُخ تو صورت جاں را نمی شناسد ٭ جان بے لب تو گوهر کاں را نمی شناسد ٭ تقطیعش دل بے ر مفعول خت صور فاعلات تجاں را ن مفاعیل مے شناسد فاعلاتن طریق تقطیع باقی برین قیاس و چوں فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات مفاعیل شود بضم آخر هر دو همچنانکه دانستی که کف انداختن حرف هفتم ساکن ست و اینجا صدر و ابتدا اخرب ست و حشو ها مکفوف و عروض و ضرب سالم بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات دو بار مثالش مؤلف گوید بیت ۔ با زم هوائے آں لب میگوں گرفته است ٭ معلوم می شود که مرا خوں گرفته است ٭ تقطیعش با زمه مفعول وای آل فاعلات بمیگوگ مفاعیل رفته است فاعلات طریق تقطیع باقی برین قیاس چوں فاعلاتن را قصر کنند فاعلات شود چنانکه گذشت در بحر رمل بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن رکن دو بار مثالش مؤلف گوید معما[۵] باسم حسین بیت سیفی پری وشی که تو دیوانه ازو ٭ خواهی مسخر تو شود جز دعا مگو ٭ تقطیعش سیفپ مفعول ری وشیک فاعلات تدیوان مفاعیل ئی ازو فاعلن طریق تقطیع باقی برین قیاس چوں از فاعلاتن تن را حذف کنند فاعلا شود فاع لن بجائی او نهند چنانکه گذشت بحر مضارع مثمن مکفوف مقصور مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات . . . . . دو بار مثالش ۵ گراں طره هست مشک بما چوں ندا[د] بوی ٭ دراں چهره هست ماه چرا در کشید روئی ٭ تقطیعش گرا طره مفاعیل هست مشک فاعلات

---

[۵] سیفی پری وشی که تو دیوانه ازو ٭ خواهی مسخر تو شود جز دعا مگو ٭ مترادف پری جن است جن ۔ جن تجنیس خطی و سیفی به تحلیل دو حرف کرفی باشد رسی باقیماند و بے معنی در پس چوں درین جن سی در آرند حسین شود ۱۲ میرزا رحیم بیگ صاحب ساکن سراج البلاط شاگرد رشید مولوی محمد بخش صاحب متخلص مد ظله تعالیٰ ۱۱

بماچوں مفاعیل داد بوسے فاعلات طریق تقطیع باقی بریں قیاس اینجا عروض وضرب مقصور است
وباقی ارکان مکفوف واگر عروض وضرب محذوف باشد وزن اوچنین بود مفاعیل فاعلات
مفاعیل فاع لن مضارع اخرب مکفوف مفعول فاعلات مفاعیلن دوبار مثالش ؎
اے نازنین کہ ماہ منی امشب ٭ رحمی بکن چو شاہ منی امشب ٭ تقطیعش اے نازمفعول نین کہ ماہ
فاعلات منی امشب مفاعیلن رحمی ب مفعول کن چشاہ فاعلات منی امشب مفاعیلن اینجا
عروض وضرب سالم است واگر عروض وضرب محذوف باشد وزن اوچنیں بود کہ مفعول فاعلات
فعولن چراکہ مفاعیلن راضرب کنند فعولن شود چنانکہ گذشت در بحر ہزج بحر مقتضب[1] مثمن
مطوی فاعلات مفتعلن چہار بار مثالش ؎ بالبت چہ مے طلبم بادہ نزد جاں چہ بود ٭ بارخت
چہ مہ نگرم بندہ پیش خاں چہ بود ٭ تقطیعش بالبتچ فاعلات مے طلبم مفتعلن بادہ نزد فاعلات
حاچبود مفتعلن بریں قیاس باقی را فہم کنی اصل ایں بحر مفعولات مستفعلن است چہار بار
اما چوں مفعولات را طے کنند فاعلات شود چنانکہ گذشت در بحر منسرح وچوں مستفعلن را
طے کنند مفتعلن شود چنانکہ گذشت بنگراز وانیجا ہمہ ارکان مطوی اند وایں بحر را ازاں جہت مقتضب
گویند کہ اقتضاب در لغت بریدن چیزی است از چیزے وایں بحر را از بحر منسرح
بریدہ اند وگرفتہ چراکہ الفاظ وارکان ایں ہر دو بحر یکے است واختلاف ہمیں در ترتیب ست
وپس ہمچنانکہ دانستی اصل منسرح مستفعلن مفعولات است چہار بار وبعضے گفتہ اند کہ ایں
بحر در شعر عرب البتہ مجزو می آید ومجزو بیتے را گویند کہ عروض وضرب او بیندازند وجزء فتح جیم بسکون
زائے بانقطہ در لغت بریدن است مقتضب مثمن مطوی مقطوع فاعلات مفعولن چہار بار
مثالش ؎ وقت را غنیمت داں آنقدر کہ بتوانی ٭ حاصل از حیات اے جاں یکدم
است تا دانی ٭ تقطیعش وقت راغ فاعلات نیمت دا مفعولن آنقدرک فاعلات بتوانی
مفعولن ٭ باقی را بریں قیاس فہم کنی چوں مستفعلن را قطع کنند مفعولن شود چنانکہ گذشت در بحر
منسرح وانیجا چہار رکن مطوی است وچہار رکن مقطوع بحر مجتث مثمن مخبون مفاعلن فعلاتن
چہار بار مثالش ؎ زدور نیست میسر نظر بروئے تو مارا ٭ چہ دولتست تعالی اللہ از قد تو قبارا ٭

[1] بضم میم وسکون قاف وفتح تائے بدو نقطہ فوقانی وفتح ضاد بانقطہ وبائے بانقطہ ۱۲ ٭

تقطیعش زدورنی مفاعلن ستمیسر فعلاتن نظر برو مفاعلن تیمار افعلاتن چدولتس مفاعلن تتعالل
فعلاتن الزقدی مفاعلن تقبار افعلاتن اصل بحرمس نفع لن فاعلاتن است چهار بار اما چوں مس
نفع لن راخبن کنند مفاعلن شود چنانکه گذشت در بحر رجز و فاعلاتن راخبن کنند فعلاتن چنانکه
گذشت در بحر رمل و اینجا ہمہ ارکان مخبون اند و این بحر را ازاں جہت مجتبث گویند کہ اجتثاث
در لغت از بیخ برکندن است و مسدّس این بحر را کہ مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن آمدہ است
از بحر خفیف گرفتہ اند و برآوردہ چرا کہ الفاظ و ارکان این ہر دو بحر یکے ست واختلاف با نست
کہ اینجا مستفعلن مقدم است بر ہر دو فاعلاتن و در بحر خفیف مستفعلن درمیان دو فاعلاتن
است چنانکہ معلوم خواہد شد و اسم مقتضب و مجتثث اگرچہ در معنی بہم نزدیک اند اما چوں
آں بحر را مقتضب نام کردند این بحر را مجتبث نامیدند از برائے امتیاز در نام چنانکہ گذشت
در اسم صدر و ابتدا و بباید کہ این سخن بر خاطر باشد تا اگر مثل این چیزے بیاید احتیاج
بتکرار نباشد مجتبث مثمن مخبون مسبّغ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلیان و بار مثالش
ؕ دلم کہ سوخت ز عشقت چراغ جان بنست آں ٭ غبار کو تو رسد نور دیدگان نست آں ٭
تقطیعش دلم کسو مفاعلن خز عشقت فعلاتن چراغ جا مفاعلن نمنستان فاعلیان قیاس گیر
بتقطیع ازیں بباقی شعر ٭ چوں فاعلاتن راخبن و تسبیغ کنند فعلیان شود چنانکہ گذشت
در بحر رمل مجتبث مثمن مخبون مقصور مفاعیلن فعلاتن مفاعلن فعلات دو بار مثالش
مؤلف گوید ؕ زبس کہ درد تو در جان ناتوان منست ٭ ہلاک من طلبد ہر کہ مہربان منست ٭
تقطیع زبس کدر مفاعلن و تدرجا فعلاتن ننا توا مفاعلن منست فعلات قیاس گیر بتقطیع ازیں
بباقی شعر چوں فعلاتن راخبن و قصر کنند فعلات شود چنانکہ گذشت در بحر رمل مجتبث مثمن
محذوف مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن ٭ بکسر عین دو بار مثالش مؤلف گوید ؕ
شفا چو در قدم تست مبتلای ترا ٭ بروں خرام کہ دردی مباد پای ترا ٭ تقطیع شفا چدر مفاعلن
قدمی تس فعلاتن تمبتلا مفاعلن تیبرا فعلن قیاس گیر بتقطیع ازیں بباقی شعر چوں فاعلاتن
راخبن و حذف کنند فعلن شود بکسر عین چنانکہ گذشت در بحر رمل مجتبث مثمن مخبون مقطوع
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن ٭ بسکون عین دو بار مثالش مؤلف گوید ؕ اگرچہ

یار مرانیست رسم دلداری ✣ بدین خوشم که ندارد بدیگری یاری ✣ تقطیعش اگرچیا مفاعلن رمرانی ✣ فعلاتن سرسم دل مفاعلن داری فعلن ✣ قیاس گیر تقطیع ازین بباقی شعر و چوں فعلاتن را قطع کنند فعلن شود بسکون عین چنانکه گذشت در بحر رمل مخبث مثمن مخبون مقطوع مسبغ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان ✣ دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ چه گویم از سرمستی لبت می نالبست ✣ مرنج از سخن ماکه عالم آلبست ✣ تقطیعش چگویم مفاعلن سرمستی فعلاتن لبت می فاعلن نالبست فعلان مرنج از مفاعلن سخنے ما فعلان که عالمی مفاعلن آلبست فعلان ✣ چوں فعلن مقطوع را تسبیغ کنند فعلان شود چنانکه گذشت در بحر رمل سریع[۵۱] مطوی موقوف مفتعلن مفتعلن فاعلان دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم رستم ؎ دل که زخوبان همه غم دیده است ✣ بیشتر[۵۲] از عمر ستم[۵۳] دیده است ✣ تقطیع دل کز خو مفتعلن باهم غم مفتعلن دیده است فاعلان باقی تقطیع چنیں نوع دان اصل این بحر مستفعلن مستفعلن مفعولات است بضم تا دو بار اما چوں مستفعلن را طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت بتکرار و مفعولات که طے و وقف کنند فاعلان شود چنانکه گذشت در بحر منسرح و اینجا عروض و ضرب مطوی موقوف است و باقی ارکان مطوی و این بحر را ازاں جهت سریع گویند که سرعت در لغت شتاب کردن و چوں درین بحر اسباب بیشتر اندازاد تا دو تیز گفته میشود پس باین مناسب این بحر را سریع گفتند سریع مطوی مکسوف مفتعلن مفتعلن فاعلن دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم بابا میر ؎ کے بود آں دم که ببزم وفا ✣ می بدل ما کشد آں دلربا ✣ تقطیع کی بود آمفتعلن و بک ببز مفتعلن می وفا فاعلن باقی تقطیع همیں نوع بداں چه مفعولات را طے و کف کنند فاعل شود چنانکه در بحر منسرح گذشت و اینجا عروض و ضرب مطوی مکسوف است بحر جدید مجبون[۵۴] فعلاتن فعلاتن مفاعلن دو بار مثالش ؎ چه قدرت گرچه صنوبر کشد سر

---

۵۱ بفتح سین بے نقطه و کسر رائے بے نقطه و سکون یائے بد و نقطه تحتانی و عین بے نقطه ۱۲ منه رحمة الله ✣

۵۲ از عمر بستم عین میم و صدف بقاعده بیشتر بستم ۱۲ منه رحمة الله ✣

۵۳ ستم آنرا گویند که بدور انحراف زیاده باشد پس در عمر تعداد او روا نباید ست ۱۲ منه رحمة الله ✣

۵۴ بفتح میم جیم و کسر دال بے نقطه و سکون یائے بد و نقطه تحتانی ۱۲ منه رحمة الله ✣

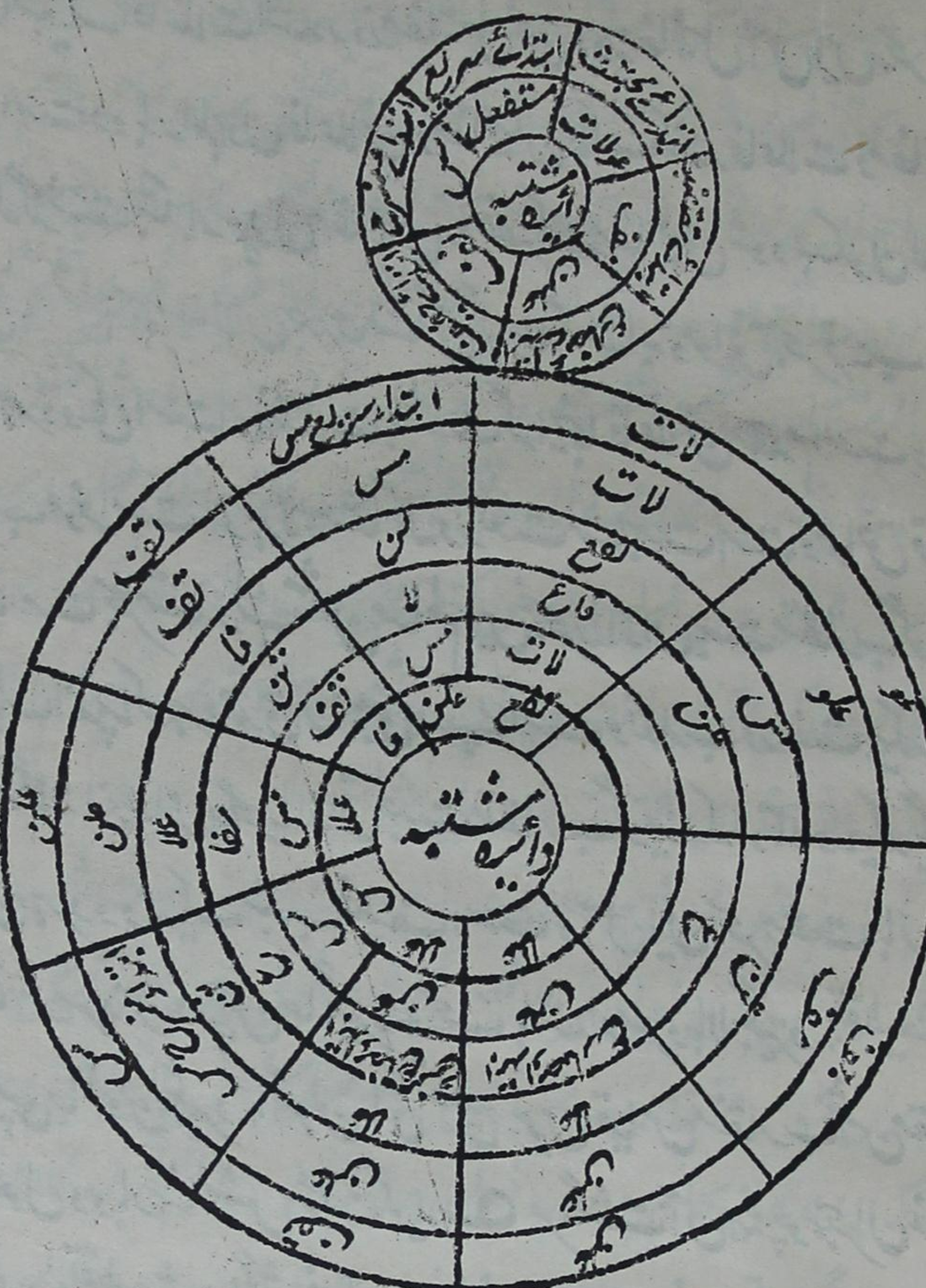
نبود چوں قد سروت صنوبری ✤ تقطیع چقدرت گر فعلاتن چه صنوبر فعلاتن کشد سری مفاعلن نبود چ فعلاتن قد سروت فعلاتن صنوبری مفاعلن اصل این بحر فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است دو بار اما چوں فاعلاتن را خبن کنند فعلاتن شود مستفعلن را خبن کنند مفاعلن شود چنانکه هردو گذشت بتکرار و این بحر را ازاں جهت جدید گویند که جدید در لغت نو است و این بحر از جمله بحور مستحدث است یعنی نو پیدا کرده شده است ازیں جهت این بحر را بحر غریب نیز نامیده اند و میگویند که این بحر را ابوزر جمهر پیدا کرده است بحر قریب[له] مکفوف مفاعیل مفاعیل فاعلاتن دو بار مثالش مؤلف گوید ◯ خداوند جهاں بخش شاه عادل شهنشاه جواں بخت زاد کامل ✤ تقطیع خداوند مفاعیل جهاں بخش مفاعیل شاه عادل فاعلاتن شهنشاه مفاعیل جواں بخت مفاعیل زاد کامل فاعلاتن اصل این بحر مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن دو بار اما چوں مفاعیلن را کف کنند مفاعیل شود بضم لام چنانکه گذشت بتکرار و اینجا عروض و ضرب سالم است و باقی ارکان مکفوف اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنیں بود مفاعیل مفاعیل فاعلات چراکه چوں فاعلاتن را قصر کنند فاعلات شود چنانکه گذشت بتکرار و اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن او چنیں بود مفاعیل مفاعیل فاعلن چراکه چوں فاعلاتن را حذف کنند فاعلن شود چنانکه گذشت بتکرار و این بحر را ازاں جهت قریب گویند که قریب در لغت نزدیک است و این بحر از جمله بحور مستحدث است و دریں نزدیکی پیدا شده است و میگویند که مولانا یوسف عروضی نیشاپوری که اول کسی که در فارسی تصنیف علم عروض کرده است او است و این بحر را پیدا کرده است بعد ازاں که خلیل بن احمد وضع بحور کرده بود صد و بست سال و بعضے گفته اند که ارکان این بحر بارکان بحر هزج و مضارع قربے داشت ازاں جهت این بحر را قریب گفتند قریب اخرب مکفوف مفعول مفاعیل فاعلاتن دو بار مثالش ◯ تا طبع رهی برقرار باشد ✤ مداح در شهریار باشد ✤ تقطیعش تا طبع مفعول رهی برق مفاعیل دار باشد فاعلاتن مداح مفعول در هی شهر مفاعیل یار باشد فاعلاتن و چوں مفاعیلن را خرب کنند مفعول شود و چوں کف کنند مفاعیل شود بضم لام هردو چنانکه گذشت بتکرار

[له] بفتح قاف و کسر راء بے نقطه و سکون یاء دو نقطه تحتانی رحمة الله علیه ✤

وانیجا صدر و ابتدا اخرب است وحشو مکفوف و عروض وضرب سالم واگر عروض وضرب مقصور
باشد وزن چنیں بود کہ مفعول مفاعیل فاعلان واگر عروض وضرب محذوف باشد وزن او چنیں
بود کہ مفعول مفاعیل فاعلن بحر خفیف مخبون فاعلاتن مفاعلن فعلاتن دو بار مثالش ۵
اے صبا بوسہ زن زمین دار درا ۵ ور نجد لب چو شکر او را تقطیعش اے صبا بو فاعلاتن سہ زن زمین
مفاعلن دراو فعلاتن ور نجد فاعلاتن لبی چشکر مفاعلن کراو را فعلاتن اصل ایں بحر فاعلاتن
مستفع لن فاعلاتن است دو بار اما چوں مستفع لن راخبن کنند مفاعیلن شود فاعلاتن راخبن
کنند فعلاتن شود چنانکہ گذشت ہر دو بتکرار و اینجا صدر و ابتدا سالم است و باقی ارکان مخبون
واگر صدر و ابتدا نیز مخبون بود وزن او چنیں بود کہ فعلاتن مفاعلن فعلاتن واگر عروض وضرب
فعلیان بود مخبون مسبغ باشد چنانکہ گذشت در بحر رمل و مجتث و ایں بحر را ازاں جہت
خفیف گویند کہ سبک تریں بحرہا است در وزن چراکہ در ہر رکن او دو سبب خفیف محیط است بوند
و بایں سبب ارکان سُبک شدہ اند و بعضے گفتہ اند ایں بحر سبکتریں بحور است بایں معنی
کہ نامہائے دراز کہ حروف بسیار دارد و در ہیچ بحر آوردن آں ممکن نیست دریں بحر میتواں
آورد ہمچنانکہ گفتہ اند ۵ خواجہ عبد الرحمن مادر کتابت ٭ ہمچو عبد الحمید ابن الحمید است ٭
تقطیع خاج عبدر فاعلاتن رحمن ما مستفعلن در کتابت فاعلاتن ہمچ عبدل فاعلاتن حمیدا ب
مفاعلن ناحمید است فاعلیان خفیف مخبون مقصور فاعلاتن مفاعلن فعلات دو بار مثالش
۵ ماہ رو یا بخون من مشتاب ٭ کُشتن عاشقان کہ دید صواب تقطیعش ماہ رو یا فاعلاتن
بخون من مفاعلن مشتاب فعلات باقی بریں قیاس بداں چوں فاعلاتن راخبن وقصر کنند
فعلات شود چنانکہ گذشت بتکرار خفیف مخبون محذوف فاعلاتن مفاعلن فعلن بکسر عین
دو بار مثالش مؤلف گوید ۵ گفتمش چیست بے تو چارۂ ما ٭ رفت در قہر و گفت مرگ و بلا ٭
تقطیعش گفتمش چی فاعلاتن ست بی تچا مفاعلن رہ ما فعلن باقی بدیں طریق بداں چوں فاعلاتن را
خبن و حذف کنند فعلن شود بکسر عین چنانکہ گذشت بتکرار خفیف مخبون مقطوع فاعلاتن
مفاعلن فعلن بہ سکون عین دو بار مثالش مؤلف گوید ۵ با تو کی در دو ماتواں گفتن ٭
ایں سخن را کجا تواں گفتن ٭ تقطیعش با تکے در فاعلاتن دو ماتواں مفاعلن گفتن فعلن باقی بدیں

قیاس وچوں فاعلاتن را قطع کنند فعلن شود بسکون عین چنانکہ گذشت بتکرار خفیف مجبون مقطوع مسبغ فاعلاتن مفاعلن فعلان دوبار مثالش مؤلف گوید معما باسم داؤد ازطبائع ہر آنچہ موجوداست * آدمی زاں میاں مقصود است * تقطیعش ازطبائع فاعلاتن ہرانچمو مفاعلن جودست فعلن آدمی زا فعلاتن میاں مق مفاعلن صوداست فعلان چوں فعلن مقطوع را تبسیغ کنند فعلان شود چنانکہ گذشت بتکرار فصل در بیان فک بعضے از بحور گذشتہ بدانکہ شش بحرکہ سریع ومنسرح وخفیف ومضارع ومقتضب ومجتث اند وقتے کہ مسدس الاجزا باشد یعنی ہریک را ازانہا شش رکن باشد از یک دائرہ بیروں می آیند چراکہ چوں مستفعلن مستفعلن مفعولات راکہ بحر سریع است برخط دائرہ نویسی واز مستفعلن دوم آغاز کنی وبرمستفعلن اول تمام سازی وگوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر منسرح باشد واگراز تفعلن مستفعلن دوم آغاز کنی وبرمس او تمام سازی گوئی کہ تفعلن مفعولات مس تفعلن مس بروزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود کہ بحر خفیف است واگرازعلن مستفعلن دوم آغاز کنی وبرمستف او تمام سازی وگوئی کہ علن مفعولات مستفع لن مستف بروزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن شود کہ بحر مضارع است اگراز مفعولات آغاز کنی وبرمستفعلن دوم تمام سازی وگوئی مفعولات مستفعلن مس تفعلن بحر مقتضب باشد واگراز عولات آغازی وبرمف تمام سازی وگوئی عولات مس تفعلن مس تفعلن مف بروزن مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن شود کہ بحر مجتث است وازیں بیان ظاہر شد کہ تفع کہ در مستفعلن بحر خفیف وبحر مجتث است عوض لات است وتد مفروق است پس او نیز وتد مفروق باشد وہمچنیں ظاہر شد کہ فاع در فاعلاتن بحر مضارع است عوض لات است پس او نیز وتد مفروق باشد صورت دائرہ اینست صورت دائرہ مشتبہ بر سہ دائرہ محیط یکدیگر کہ شش برابر باشد گذاشتہ شد تا آساں گردد رسم آں بر کاتب وفہم آں بر طالب ۱۲ منہ واللہ اعلم بالصواب ہیئتہ دائرہ مشتبہ موافق حاشیہ *

صورت دائرہ دیگر نیست



واین دائرہ رامشتبہ گویند بکسر باء ازاں جہت کہ بعضے ارکان بحورا و مشتبہ اند بیکدیگر چراکہ
مستفعلن کہ در بحر خفیف و بحر مجتث است مرکبست از وتد مفروق و دو سبب خفیف و مستفعلن
کہ در بحور دیگر است از دو سبب خفیف و وتد مجموع و ہمچنیں فاع لاتن کہ در بحر مضارع است
مرکبست از وتد مفروق و دو سبب خفیف و فاعلاتن کہ در غیر وست مرکبست از دو سبب خفیف و وتد مجموع
و بعضے ایں دائرہ را وتد نامیدہ اند بجہت آنکہ وتد مفروق واقع نیست مگر درہمیں بحرِ[1] مشاکل مکسوف
مقصور مفاعلات مفاعیل مفاعیل و دو بار مثالش ۵ یار غم شدہ ام در شب دیجور ٭
زاں سبب کہ نشد روز محن دور ٭ تقطیعش یار غمش فاعلات دام درش مفاعیل ب دیجور

[1] بضم میم و سین با نقطہ و کسر قاف ۱۲ منہ رحمۃ اللہ ٭

مفاعیل را سببیک فاعلات نشد روز مفاعیل مخنّ دور مفاعیل اصل ایں بحر فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است دو بار اما چوں فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات و مفاعیل شود بضم آخر ہر دو چنانکہ گذشت بتکرار و چوں مفاعیل را قصر کنند مفاعیل شود بسکین لام چنانکہ گذشت در بحر ہزج و ایں بحر را ازاں جہت مشاکل گویند کہ مشابہ و موافق بحر قریب است در ارکان چرا کہ الفاظ ہر دو یکی است و اختلاف بانست کہ اینجا فاعلاتن مقدم است و بر ہر دو مفاعیل و در بحر قریب موخر است از ہر دو مشاکلہ در لغت مشابہت است و موافق قریب ایں بحر نیز از بحور مستحدث است بحر متقارب مثمن سالم ایں بحر را ازاں جہت متقارب گویند کہ اوتاد و اسباب نزدیک اند چرا کہ ہر وتدی را سببی در پے است و تقارب در لغت بیکدیگر نزدیک شدن است و بعضے گفتہ اند و ایں بحر را ازاں جہت متقارب گویند کہ اوتاد و بیکدیگر نزدیک اند چرا کہ درمیان ہر دو وتد یک سبب خفیف است و اصل ایں بحر ہشت بار فعولن است مثالش ؎ اگر سرو من در چمن جا بگیرد * عجب باشد ار سرو بالا بگیرد * تقطیعش اگر سر فعولن وِ من در فعولن چمن جا فعولن بگیرد * فعولن باقی تقطیع بریں قیاس متقارب مثمن مقصور فعولن فعولن فعولن فعول دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ مراگشت آں مہ چو ہجراں نمود * ز مرگم خبر بود از نیم بود * تقطیعش مراگش فعولن تا امہ فعولن چہ ہجرا فعولن نمود فعول باقی تقطیع بریں قیاس چوں فعولن را قصر کنند یعنے ساکن سبب اور اکہ نون است بیندازند و حرف متحرک آں سبب کہ لام است ساکن سازند فعول شود و اینجا عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم متقارب مثمن محذوف فعولن فعولن فعولن فعل دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ چو آیم بکویت نکن عیب من * کہ بے اختیارم دریں آمدن * تقطیع چو آیم فعولن بکویت فعولن نکن عی فعولن بمن فعل باقی تقطیع بریں قیاس چوں فعولن را حذف کنند یعنی سبب خفیف آخر اور اکہ لن است بیندازند فعو بماند فعل بجائے آں بنہند کہ مستعمل است و اینجا عروض و ضرب محذوف است و باقی ارکان سالم ہر جا کہ تفاوت نباشد میاں ایں دو وزن مگر بایں کہ رکن آخر یکے فعولن شود در رکن آخر دیگرے فعل از اجتماع ایں دو وزن بیت ناموزون نشود متقارب

۱؎ بضم میم و فتح تاء بدو نقطہ فوقانی و قاف و کسر راء بے نقطہ و بائے بیک نقطہ ۱۲ منہ رحمۃ اللہ *

مثمن اثلم فعلن فعولن چار بار مثالش ؎ آشوب جانی شوخ جهانی ٭ بے اعتقادی نامهربانی ٭
تقطیعش آشو فعلن بجانی فعولن شوخی فعلن جهانی فعولن باقی تقطیع برین قیاس اثلم در لغت
رخنه شدن بود و در اصطلاح انداختن فاء فعولن است عولن بماند فعلن بجائے آن بنهند بجهت افتادن
فاء آن رکن را که ثلم در و واقع است اثلم گویند و چون فعلن را از فعولن بگیرند اثلم گویند و
اینجا چهار رکن سالم متقارب مثمن مقبوض اثلم فعولن فعلن چهار بار مثالش ؎ گرم
بخوانی درم برانی ٭ دل حزین را بجائے جانی ٭ تقطیع گرم بب فعولن خانی فعلن در مبب فعولن رانی
فعلن باقی تقطیع برین قیاس چون فعولن را قبض کنند یعنی حرف ساکن او را که نون است بیندازند
فعول بماند بضم اینجا چهار رکن مقبوض است و چهار رکن اثلم و بعضے مقبوض اثلم را برشانزده رکن آورده
اند چنانکه خواجه عصمت الله بخاری رحمة الله علیه فرماید مثالش ؎ زهے دو چشمت بخون
مردم کشاده تیر و کشیده خنجر ٭ رخ چو ماهت صباح دولت خط سیاهت شب معنبر ٭ تقطیع
زهے د مفعول چشمت فعلن بخون فعول مردم فعلن کشاده فعول تیر و فعلن کشید فعول خنجر
فعلن باقی تقطیع برین قیاس متقارب مسدس سالم فعولن شش بار مثالش ؎ ز دردِ
جدائی چنانم ٭ که از زندگانی بجانم ٭ ز درد فعولن جدائی فعولن چنانم فعولن کاز زن فعولن دگانی
فعولن بجانم فعولن و اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود که فعولن فعول و اگر
عروض و ضرب این مسدس محذوف باشد وزن او چنین بود که فعولن فعولن فعل بحر
متدارک مثمن سالم این بحر را ازان جهت متدارک گویند که اسباب او دریافته است
او تاد را و تدارک در لغت دریافتن و پیوستن است و بعضے گفته اند که چون ابو الحسن
اخفش این بحر را پیدا کرده پیوست به بحرهائے که خلیل ابن احمد پیدا کرده بود او را متدارک
نام کرد و احمد عروضی این بحر را غریب نام کرده است و اصل او فاعلن است هشت بار مثالش
؎ حسن و لطف ترا بنده شد مهر و مه ٭ خط و خال نغز مشک چین خاک ره ٭ تقطیع حسن و لط
فاعلن فی ترا فاعلن بند شد فاعلن مهر و مه فاعلن - باقی زینسان میدان دیگر متدارک

ل بضم میم و فتح تاء بدو نقطه فوقانی و دال بے نقطه و کسر رائے بے نقطه و کتر الله ۱۲ ؎ ز نام هائے بستی ست مخا
در متدارک بگویم آن سیر پیمانه نظم تا تو بدانی و غریب محذوف و مشفق و مخرج مساهر شفیق خفیق و کفن حبل یا منه ما نے ۱۲ -

مثمن مخبون فعلن بکسر عین ہشت بار شالش سہ چو رخت نبود گل باغ ارم ٭ چہ قدرت نبود قد سرو چمن ٭ تقطیعش چہ رخت فعلن گلبا فعلن ع ارم فعلن باقی زینسان چوں فاعلن را خبن کنند فعلن بماند بکسر عین چنانکہ گذشت در بحر رمل اینجا ہمہ ارکان مخبون اند متدارک مثمن مقطوع فعلن بسکون ہشت بار شالش سہ ہر دم پیشت دارم زاری ٭ گر غم تا کے زارم داری ٭ تقطیع ہر دم فعلن پیشت فعلن دارم فعلن زاری فعلن باقی زینساں میداں چوں فاعلن را قطع کنند یعنی از وتد مجموع او کہ علن است حرف ساکن را بیندازند کہ نون است و متحرک پیش از و را کہ لام است ساکن سازند فاعلن شود فعلن کہ لفظ باتنوین است بجائے آں بنہند و اینجا ہمہ ارکان مقطوع اند و ایں بحر را صوت الناقوس نیز گویند و از جابر انصاری رضی اللہ عنہ روایتیست کہ گفت در راہ شام با حضرت امیر المومنین و امام المتقین علیؑ ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہٗ بودم و بروبرو ئے می گذشتیم ترسائی ناقوس می نواخت چوں آں حضرت آواز ناقوس شنیدند فرمودند کہ ناقوس چنیں میگوید و چند بیت در شان فنائے دُنیا خواند و اوّل ابیات اینست بیت حقا حقا حقا ٭ صدقا صدقا صدقا ٭ پس معلوم شد کہ صوت ناقوس مشابہ متدارک مقطوع است متدارک مثمن مخبون مقطوع فاعلن فعل چہار بار شالش بیت سنبل سیہ بر سمن مزن ٭ لشکر حبش بر ختن مزن ٭ تقطیع سنبل فاعلن سیہ فعل بر سمن فاعلن مزن فعل ٭ لشکری فاعلن حبش فعل بر ختن فاعلن مزن فعل چوں فاعلن را خبن و قطع کنند فعل شود بکسر عین فعل بفتح عین بجائے آں بنہند بجہت خفت فتحہ و متدارک مسدس اگر سالم الاجزا باشد وزن او فاعلن بود شش بار و اگر مخبون الاجزا باشد فعلن شود شش بار و اگر مخبون مقطوع الاجزا باشد فعل بود شش بار فصل در بیان فک دو بحر گذشتہ بدانکہ خلیل بن احمد بحر متقارب را در یک دائرہ نہادہ است و آں را منفردہ نام کردہ بجہت آنکہ یک بحر است و ابو الحسن خفش ازیں دائرہ بحر متدارک را استخراج کردہ است بر قیاس دائرہ ہائے بحور دیگر چرا کہ چوں چہار فعولن را بر خط دائرہ نویسی و از فعو آغاز کنی و بر لن تمام

سازی وگوئی کہ فعولن فعولن فعولن فعولن بحر متقارب باشد واگر فعو را گذاری واز لن آغاز کنی و بر فعو
تمام سازی وگوئی کہ لن فعولن فعولن فعو بوزن چہار فاعلن باشد کہ بحر متدارک وصورت دائرہ اینست



واین دائرہ را متفقہ گویند بکسر فاء ازاں جہت کہ ارکان بحر این دائرہ متفق اند بیکدیگر باین معنی کہ ہمہ خماسی اند و مرکب از وتد مجموع و سبب خفیف و بعضے این دائرہ مشتبہ نامیدہ اند بحر طویل سالم این بحر را ازانجہت طویل گویند کہ طویل در لغت دراز را گویند واین بحر ہائے شعر عرب است چرا کہ دریک بیت او چہل وہشت حرف است وہیچ بحر دیگر بدین درجہ نمیرسد وبیانش این است کہ خلیل ابن احمد ہر یک ازین یازدہ بحر را کہ ہزج ورمل ورجز و منسرح ومضارع ومقتضب ومجتث وسریع وخفیف ووافر وکامل است بر شش رکن سباعی وضع کردہ است کہ چہل ودو حرف باشد وبحر متقارب بر ہشت رکن خماسی وضع کردہ است کہ چہل حرف باشد واگرچہ بحر مدید وبحر بسیط را نیز بر چہار

۵۱ صورت دائرہ متفقہ بر چہار دائرہ محیط بلکہ بیکدیگر ہشت بخش برابر باشد گذاشتہ گ تا آسمان باشد رسم آن برکاتبہ وفہم بر دال لب ۱۲

۵۲ بفتح تائی بے نقطہ وکسر واو وسکون یائی بدو نقطہ تحتانی ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ ۱۲

۵۳ این بحر ہائی نامبرہ وعرب ہمہ مسدس مستعمل اند وراں یک رکن افزودہ مثمن کردہ اند مگر آنکہ طویل وغیرہ مثمن مستعمل است ۱۲ منہ

۵۴ بفتح میم وکسر دال بے نقطہ سکون یائے یا نقطہ تحتانی است ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

رکن سباعی و چہار رکن خماسی کہ چہل و ہشت حرف باشد وضع کردہ است ما بحر مدید در شعر عرب البتہ مجزو می آید و مجزو بیتی را گویند کہ عروض و ضرب او بیفتد چنانکہ گذشت در بحر مقتضب پس مدید نیز مسدّس شود و بسیط اگر مخبرو آید مسدّس شود و اگر مثمن آید البتہ عروض و ضرب او مخبون می آید پس چوں بہ خبن از عروض و ضرب از دو و حرف بیفتد چہل و شش حروف ماند و بعضے گفتہ اند این بحر را ازاں جہت طویل گویند کہ مجزو نیامد و ہر گز از ہشت رکن کمتر نیست بخلاف دیگر بحور بعضے گفتہ اند کہ طویل ازاں گویند این بحر را کہ در ارکان او اوتاد مقدم بر اسباب اند طویل است نسبت بہ سبب و اصل این بحر فعولن مفاعیلن است چہار بار مثالش بیت دلارام مارا اگر بو عدہ وفا بودی ٭ بنوعی بدی کاخر تسلّی بما بودی ٭ تقطیع دلارا فعولن مما را اگر مفاعیلن بو عدہ فعولن وفا بودی مفاعیلن بنوعے فعولن بدی کاخر مفاعیلن تسلّی فعولن بما بودی مفاعیلن و بعضے عکس طویل را یعنی مفاعیلن فعولن را چہار بار بحر عریض مقلوب طویل نامیدہ اند بحر مدید مثمن سالم این بحر را ازاں جہت مدید گویند کہ مد در لغت کشیدن است و این بحر را از طویل کشیدہ اند و بیروں آوردہ چنانکہ از دائرہ معلوم خواہد شد و بعضے گفتہ اند کہ این بحر را جہت مدید گویند کہ دو سبب در دو طرف ارکان سباعی او کشیدہ است فا در اوّل رکن و تن در آخر و بعضے گفتہ اند کہ ارکان سباعی او در گرد ارکان خماسی او کشیدہ شدہ است و اصل این بحر فاعلاتن فاعلن است چہار بار مثالش بیت اے دل پُر درد را لعل تو درمان شدہ ٭ خاک پایت بندہ را چشمۂ حیواں شدہ ٭ تقطیع اے دل پر فاعلاتن درد را فاعلن لعل تو در فاعلاتن ما شدہ فاعلن و ظاہر است کہ بحر مدید بطبع اقرب است از طویل و اگر فاعلن را خبن کنند کہ فاعلاتن فعلن چہار بار تمام از ثقل بیروں آید مثالش بیت از میان دہنش ناتواں یکسر مو ٭ زاں نشاں باز دہد زیں سخن ہیچ مگو ٭ تقطیع از میاں فاعلاتن دہنش فعلن ناتوا یک فاعلاتن سر مو فعلن بعضے عکس مدید را یعنی فاعلن فاعلاتن چہار بار بحر عمیق نامیدہ اند بحر بسیط[1] مثمن سالم این بحر را ازاں جہت را بسیط گویند کہ بسیط در لغت گسترانیدہ است و در اوّل ہر رکن سباعی او دو سبب خفیف گسترانیدہ شدہ است

[1] بفتح بائی ہیکس نقطہ و کسر سین بے نقطہ و سکون یائی بدو نقطہ تحتانی و طائی بے نقطہ ۱۲ منہ

سباعی را دو سبب خماسی رایک سبب واصل این بحر مستفعلن فاعلن است چهار بار
مثالش بیت اے باد صبا لطت دلم شاداں زده در فلک ٭ هجر تو بر خاطرم چوں بر جراحت
نمک ٭ تقطیع اے باد صبا مستفعلن لت دلم فاعلن شادا زده مستفعلن ری فلک فاعلن هجر تبر
مستفعلن خاطرم فاعلن چو بر جرا مستفعلن حت نمک فاعلن **فصل در بیان فک**
سه بحر گذشته بدانکه این سه بحر که طویل و مدید و بسیط است از یک دائره بیروں می آید
چراکه چوں دو فعولن مفاعیلن مفاعیلن را به خط دائره نویسی واز فعولن آغاز کنی و بر مفاعیلن
دوم تمام سازی و گوئی که فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن بحر طویل باشد واگر فعو را گذاری
وازلن آغاز کنی و بر فعو تمام سازی و گوئی که لن مفاعی لن فعولن مفاعی لن فعو بر وزن دو
فاعلاتن فاعلن شود که بحر مدید است واگر از عیلن آغاز کنی و بر مفا تمام سازی و گوئی
که عیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفا بر وزن دو مستفعلن فاعلن شود که بحر بسیط است

صورت دائره انیست

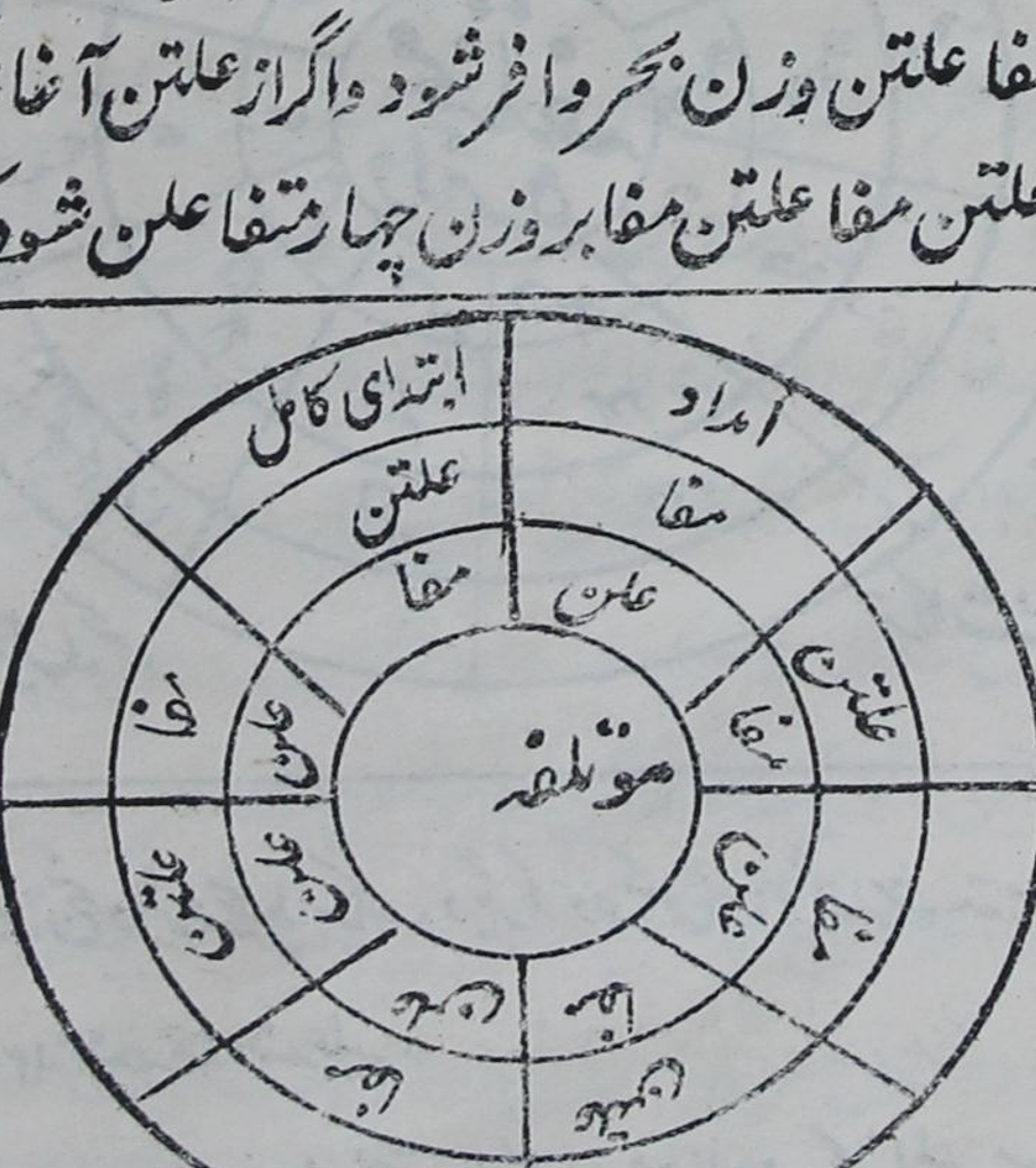


واین دائره را مختلفه
ارکان بحور این دائره
سباعی و بعضی گفته اند
این سه بحر مختلف
مختلفه گفتند و بعضی
نامیده اند بفتح لام
ازاں جهت وافر گویند که دریں بحر

گویند بکسر لام ازانجهت که
مختلف اند بعضی خماسی و بعضی
چوں ارکان سباعی
بوند این دائره را
این دائره را مختلفه
بحر وافر شمن این بحر را
حرکات بسیار است چراکه هر رکن از

۵۱ صورت دائره مختلفه بر پنج دائره محیط بیک دیگر کرده بکس بار گذاشته شد تا آسان شد رسم آں
بر کاتب و فهم آں بر طالب ۱۲ منه رحمة الله علیه ٭
۵۲ بکسر فا وای بی نقطه ۱۲ منه رحمة الله علیه بفتح و الکاف مع الف و کسر المیم مع اللام ۱۲ منه ٭

مشتمل است بر پنج متحرک و وفور بضم واؤ وضم فا در لغت بسیار است واصل این بحر مفاعلتن است هشت بار مثالش بیت چه شد صنما که سوئے کسے بچشم رضا نمے نگری ٭ زرسم جفا نمی گذری طریق وفا نمی سپری ٭ چه شد صنما مفاعلتن کسوی کسی مفاعلتن بچشم رضا مفاعلتن نمی نگری مفاعلتن همبرین قیاس باقی دان بحر کامل مثمن سالم واین بحر را ازان جهت کامل گویند که همچنانکه در دائره وضع کرده اند تمام آمده است وکمال در لغت تمامی است وبعضے گفته اند که چون حرکات این بحر بسیار بوده او را کامل گفتند چه اکه یک بیت تمام او مشتمل است بر چهل متحرک واگرچه اصل بحر وافر نیز مشتمل است بر چهل متحرک اما این بتمام مستعمل نیست وبعضے گفته اند که این بحر را ازان جهت کامل گویند که ضرب او برده وجه می آید وضرب هیچ بحر دیگر این مقدار نیست واصل این بحر متفاعلن است هشت بار مثالش بیت نه دلش ز رسم جفا گهی بغلط به سوئے وفا رود ٭ نه وفای او بدو صد جفا ز دل جفاکش ما رود ٭ تقطیع نه دلش ز رس متفاعلن مجفا گهی متفاعلن بغلط بسو متفاعلن بوفا رود متفاعلن - همبرین قیاس کن دیگر فصل در بیان فک دو بحر گذشته بدانکه بحر وافر وبحر کامل از یک دائره بیرون می آیند چراکه چون چهار مفاعلتن را بر خط دائره نویسی واز مفا آغاز کنی وبر علتن تمام سازی وگوئی مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن وزن بحر وافر شود واگر از علتن آغاز کنی وبر مفا تمام سازی وگوئی که علتن مفاعلتن مفاعلتن مفا بر وزن چهار متفاعلن شود که بحر کامل است وصورت دائره



انیست[۵۱] و این دائره را موتلفه گویند بکسر لام ازاں جہت که ارکان بحور این دائره را بہم اُلفت و مناسبت است باین معنی که ہمه سباعی از مرکب از وتد مجموع و فاصله صغری و بعضی این دائره را متفقه نامیده اند و معنی ایتلاف و اتفاق بہم نزدیک است و معلوم باشد که این پنج دائره که درین رساله آورده شد دوائریست که خلیل ابن احمدؒ وضع آں کرده است و نام نہاده و یازده بحر اصل استخراج کرده اما دائره اوّل مجتلبه است که بر شش رکن نہاد است بجہت آنکه بحور این دائره مسدّس الاجزاء وضع کرده است ہمچنانکه گذشت در وجه تسمیّه بحر طویل فصل در بیان رباعی بدانکه وزن رباعی که آنرا دو بیتی و ترانه نیز گویند از بحر ہزج بیروں می آید و آنرا عجم پیدا کرده اند و بر بست و چہار نوع آورده و مجموع این بست و چہار وزن از ده لفظ مرکبست یکے ازانہا مفاعیلن سالم که ہزج سالم از تکرار آں حاصل می شود چنانکه گذشت دوم مفعول اخرب چنانکه دانستی که چوں مفاعیلن را خرب کنند مفعول شود بضم لام سوم مفاعلن مقبوض چنانکه دانستی که چوں مفاعیلن را قبض کنند مفاعلن بماند چہارم مفاعیل مکفوف چنانکه دانستی که چوں مفاعیلن را کف کنند مفاعیل بماند بضم لام پنجم فعول اہتم و ہتم در اصطلاح اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن چوں بحذف لن از مفاعیلن بیفتد و بقصر یا بیفتد و ل ساکن شود و مفاع بماند فعول بجائے آں بنہند بجہت افتادن لام و آں رکن را که ہتم درو واقع است اہتم گویند و ہتم در لغت[۵۲] دندان پیش شکستن است و چوں فعول را از مفاعیلن بگیرند اہتم گویند ششم فعل مجبوب و جبّ[۵۳] در لغت خصی کردن است و در اصطلاح انداختن ہر دو سبب مفاعیلن است مفا بماند فعل بجائے آں بنہند بجہت افتادن عیلن و لام و آں رکن را که جبّ درو واقع است مجبوب گویند و چوں فعل را از مفاعیلن بگیرند مجبوب گویند ہفتم فاع ازل و زلل[۵۴] در لغت بے گوشتی زاں و نصف پایاں زنانست و در اصطلاح

---

۵۱ صورت او نقطه چہار دائره محیط یکدیگر که ہشت بخش اند باشد گذشته شد تا آسان گردد رسم آں برکاتب فہم طالب ۱۲ منه

۵۲ بفتح ہا و سکون تا ربد و نقطه فوقانی و میم ۱۲ منه ۵۳ بضم جیم و تشدید با ربیک نقطه ۱۲ منه رحمة الله علیه

۵۴ بفتح رائی با نقطه اوّل ۱۲ منه ؞

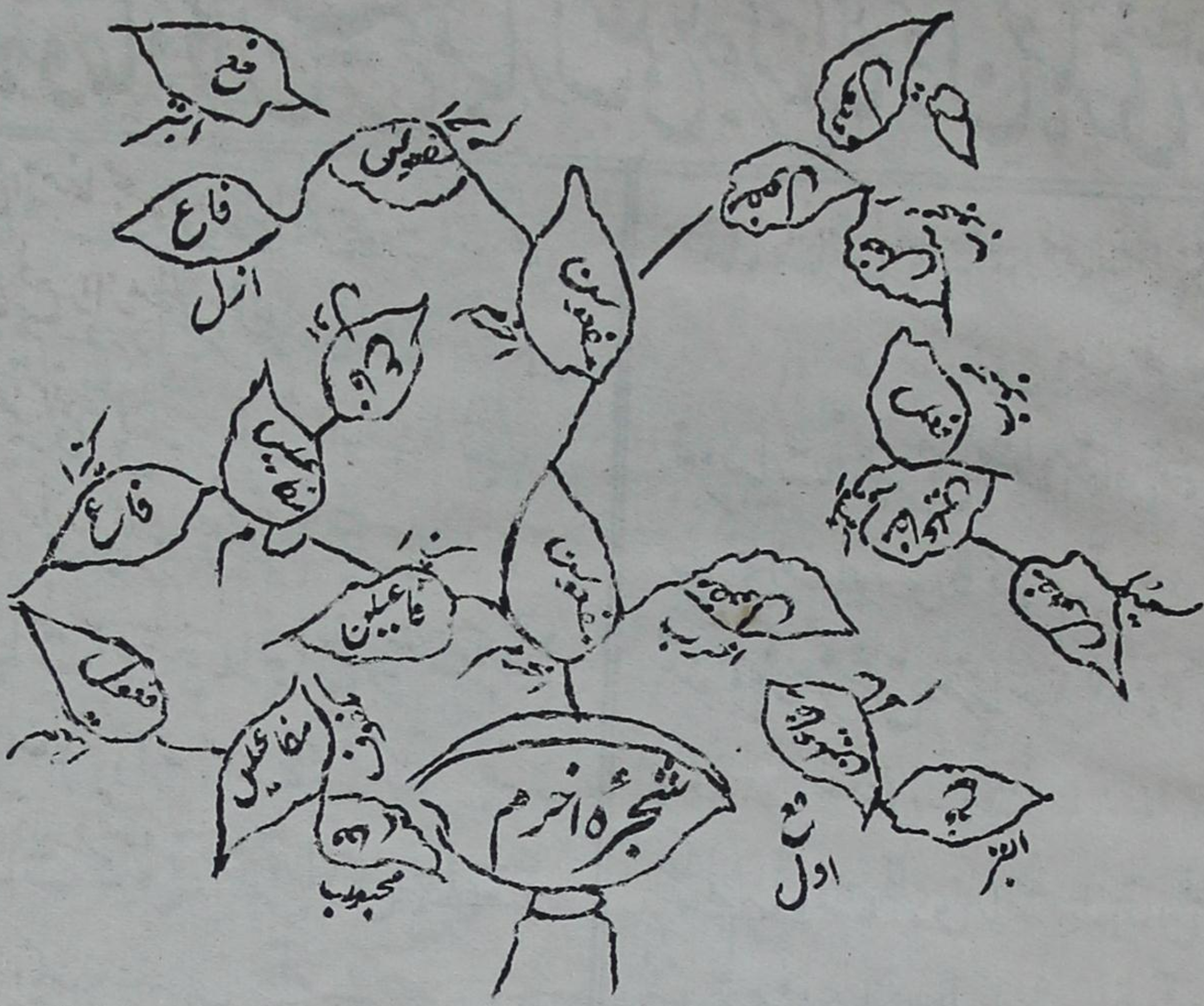
اجتماع ہتم وحزم است وچوں از مفاع اہتم میم بیفتد بخرم فاع بماند وچوں فاع را از مفاعیلن بگیرند ازل گویند ہشتم فع ابتر بتر۱؎ در لغت دنبالہ بریدن ودر اصطلاح اجتماع جب وحزم است وچوں از مفا مجبوب میم بیفتد بحزم فا بماند فع بجائے آں بنہند کہ در حرف اول میزان است وچوں فع را از مفاعیلن بگیرند ابتر گویند نہم مفعولن اخرم چنانکہ دانستی کہ چوں مفاعیلن را حزم کنند مفعولن شود وہم فاعلن اشتر چنانکہ دانستی کہ چوں مفاعیلن را شتر کنند فاعلن بماند واز برائے ضبط ایں اوزان خواجہ حسن قرّانؔ۲؎ کہ از ائمہ خراسان بودہ است دو شجرہ ساختہ یکے را شجرۂ اخرب گویند ودیگر را شجرۂ اخرم اما شجرۂ اخرب آنست کہ رکن اول او مفعول بود وشجرۂ اخرم آنکہ رکن اول او مفعولن بود وشجرۂ اخرب بر دوازدہ نوع می آید وصورتش اینست ؛



واز اجتماع ایں دوازدہ وزن بایکدیگر رباعی ناموزوں نشود شجرۂ اخرم نیز بر دوازدہ نوع می آید صورت اینست ؛

۱؎ بفتح با و سکون ہ دو نقطہ فوقانی و رائے بے نقطہ ۱۲ رحمۃ اللہ۔

۲؎ بفتح قاف، تشدید رائے بے نقطہ ۱۲ منہ



واجتماع ایں دوازده وزن نیز باکدیگر رباعی ناموزون نشود وبعضی گفته اندکه اوزان شجره اخرب را
باوزن شجرهٔ اخرم جمع کردن نیکوست مثال ده وزن از شجرهٔ اخرب در تاریخ نوشتن رساله
رباعی سیفی چه رساله نوشتی دلکش ٭ هر کس که بدید شد دل وجانش خوش ٭ اہل دل ازد
چو فیضهائی یابند ٭ بنویس که هست فیضها تاریخش ٭ تقطیعش سیفی رچ مفعول رسالی مفاعلن
نوشتی دل مفاعیلن کش فع ٭ هر کس ک مفعول بدید شد مفاعلن دل و جانش
مفاعیلن خش فع ٭ اہلی مفعول لزدچفی مفاعلن ضهائی یا مفاعیلن بند فاع ٭ بنویس
مفعول کهست فی مفاعلن ضها تاری مفاعیلن خش فع وبعضے گفته اند که اوزان رباعی بده
هزار می رسد وازاں جمله انیست که مفعول مفاعلن فعولن فعلن واین را مثال آورده
که ۔ العاشق فی هواک ساه ساهر ٭ تقطیعش العاش مفعول قفی هوا مفاعلن کساهن فعولن
ساهر فعلن وشک نیست که ایں مصراع را چنیں تقطیع میتوال کرد که العاش مفعول قفی هوا مفاعلن
کساهنسا مفاعیلن هر فع ٭

وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ

مطبوعات دکان شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون لوہاری دروازہ لاہور

فریادِ اُمت - بر روضۂ خاتم نبوت .. ۳ر
نالۂ یتیم - دردانگیز نظم - قیمت .. ۴ر
قصائد قاآنی - ردیف الف - ب -
مشمولہ امتحان منشی فاضل - قیمت .. عہ
رباعیات ابوسعید ابوالخیر - مشمولہ امتحان
منشی فاضل و ایم - اے - قیمت عہ
رباعیات سحابی استرآبادی - جو بی - اے
فارسی کا ایک حصہ ہیں - قیمت ۸ر
مردِ خسیس - مشمولہ امتحان منشی فاضل و ایک حصہ
بی - اے فارسی کورس - فارسی ڈرامہ - قیمت ۱۲ر
حدائق البلاغت -
مشہور و معروف کتاب ہے - قیمت
حنائی ۱۰ر - قیمت سفید ۱۲ر
ابوالفضل - دفتر اول و سوم مشمولہ امتحان
منشی فاضل - قیمت .... ۴ر عہ
تاریخ جہانکشائے نادری -
قیمت دو روپے - عکر
سہ نثر ظہوری - ظہوری کی نثر بہت مشہور ہے
ضرور ملاحظہ فرمادیں - قیمت ۵ر
مخزن اسرار -
حضرت نظامی گنجوی کی مشہور مثنوی ہے - قیمت حنائی ۱۰ر سفید ۱۲ر

مقاماتِ حمیدی - مشمولہ امتحان منشی فاضل ۸ر عہ
" " " - اردو ترجمہ - قیمت عہ
غزلیاتِ نظیری - مشمولہ امتحان منشی فاضل -
نظیری نیشاپوری کا کلام - قیمت عہ ر
مثنوی زہرِ عشق - مرزا شوق لکھنوی کی مشہور
و معروف مثنوی - قیمت ۴ر
حکیم نباتات - فارسی ڈرامہ مشمولہ امتحان منشی ۱۲ر
شکوۂ ہند - مولینا حالی کی مشہور نظم قیمت ۲ر
چپ کی داد " " " " ۲ر
مسدس حالی - " " " ۸ر
خلاصہ شعر العجم - سوم ۱ر - چہارم ۸ر - پنجم ۴ر
لمعاتِ اوج - حضرت اوج گیاوی کا کلام قیمت ۶ر
پرشین کمپوزیشن - از پروفیسر محمد علم الدین ایم - اے ۱۰
فارسی ترجمہ و مضمون نویسی کیلئے مفید ہے - قیمت عہ ر
الفاروق - از شبلی نعمانی - قیمت ۸ر عہ
المامون - " " " قیمت عہ
ترجمہ ابوالفضل - دفتر اول - قیمت عہ ر
شرح دیوان غالب - از مولینا سہا - عکر
بحر العروض - قیمت ۶ر
عقد لآلی شرح اخلاق جلالی - قیمت عہ ر
ظہیر الاخلاق خلاصہ اخلاق جلالی - قیمت ۱۲ر